

نگاهی به رابطه کار و سرمایه در ایران

تذکر

سیمای سوسیالیسم نخستین مقالات خود را با نقدی بر دیدگاه برنامه نویسی چپ موجود در طول صد ساله اخیر آغاز کرد. در آنجا ما گفتیم که این برنامه ها بیشتر به یک برگ شناسایی میمانند و هیچ مصرف سیاسی روتین و زنده در عرصه مصاف جاری طبقه کارگر علیه بورژوازی ندارند. این برنامه ها هیچ تصویر روشنی از عینیت سازمان کار و مدنیت کمونیستی بدست نمی دهند. رابطه سرمایه و کار مزدوری را در شرائط مشخص آناتومی نمی کنند و کارگران را چراغ بدست در زوایای این مسلخ سیاه نمی چرخانند، از بدیل سوسیالیستی و کنکرت عینیت موجود هیچ حرفی با کارگران در میان نمی گذارند، عبارت پردازی بی محتوا پیرامون کمونیسم، رها کردن سوسیالیسم در خاطرات اتوپیک و سپس دموکراسی طلبی و تبلیغ رفرم های متعارف بورژوائی تنها مسائلی است که تمامی عرض و طول این برنامه ها را در خود فرومی پیچد. در همان جا این را نیز اضافه کردیم که برنامه کمونیستی کیفرخواست طبقاتی و تاریخی پرولتاریا علیه بورژوازی است. برنامه باید مظهر و معرف کفایت سیاسی بالفعل طبقه کارگر برای برپا نمودن جهانی نو بر ویرانه های نظم کهنه موجود باشد. پرولتاریای کمونیست بدون ابراز و اثبات این شایستگی نمی تواند توده های طبقه خویش و کل بشریت تحت ستم را به انجام یک انقلاب پیروزمند سوسیالیستی هدایت نماید. برنامه کمونیستی باید مدنیت سوسیالیستی را نه در قالب تعاریف و احکام بلکه به مثابه آلترناتیو عملی و قابل لمس جامعه کنونی یا در واقع بصورت یک جامعه و

شرایط زیست و کار مشخص در پیش روی کارگران رسم نماید. کلیه داده ها و ارقام مربوط به تولید و محصول کار و فعالیت های خدماتی موجود و سرنوشت تمامی این تولیدات و فعالیتهای در جامعه معین سرمایه داری را بگیرد و بدیل کمونیستی این سرنوشت را بصورت مدنیت نوینی که هم امروز قابل تحقق است به کارگران نشان دهد. اگر سوسیالیسم جنبشی برای لغو وضعیت موجود است، اگر واقعاً کمونیسم و انقلاب کمونیستی دستور کار جنبش ماست مطالبات و انتظارات جنبش کارگری نیز دقیقاً می بایستی متناسب با الزامات سازمان دادن مبارزه طبقه کارگر برای برقراری سوسیالیسم تنظیم و تبلیغ شود. بحث بر سر نفی نتایج برخی فرمها نیست. سخن بر سر برنامه ای است که قرار است نه رفم و اصلاح سیستم کاپیتالیستی بلکه کمونیسم و مدنیت کمونیستی را در میان کارگران تبلیغ کند و مبارزه آنان را به این سمت سوق دهد. ما این نکات و مطالب زیاد دیگری از این دست را در باره دیدگاه برنامه کمونیستی در سیمای سوسیالیسم مطرح کرده ایم و در باره آنها توضیح داده ایم. در نخستین کتاب حتی خطوط کلی و عناوین مباحث یک برنامه کمونیستی را نیز مورد اشاره قرار دادیم. کمبود منابع و اسناد زنده تحقیقی از یکسو و قلت شدید نیروی موجود ما برای پیشبرد کارها سبب شد که در طول سال گذشته بیشتر به طرح و توضیح و تلاش برای جا انداختن این نگرش در میان دیگران بسنده کنیم. تدارک ما برای شروع برنامه نویسی کمونیستی به شیوه ای نوین کماکان بسیار ضعیف است. با این حال فکر میکنیم که باید از جایی آغاز کنیم. آنچه که در زیر می آید تلاش اولیه و بسیار ناقصی برای بازگشائی و فقط بازگشائی مباحثی است که می تواند به مثابه مواد خام برنامه نویسی کمونیستی مورد استفاده قرار گیرد.

سرمایه داری ایران و بهای بازتولید نیروی کار

نیروی کار در منطق سرمایه نوعی کالا است که ارزش مصرفش خود سرچشمه ارزش است و استفاده از آن باید با تولید ارزشی مازاد همراه باشد. این نیروی کار مجموعه امکانات فیزیکی و فکری معینی است که در شخصیت یک انسان زنده متبلور است. امکاناتی که شخص آنها را بکار می اندازد تا حجم یا مقداری ارزش مصرف را از هر نوعی که باشد تولید نماید. انسان در عرف سرمایه هیچ چیز سوای این نیروی کار نیست و این نیروی کار در عمق فلسفه سرمایه سوای تولید ارزشی مازاد، یعنی ارزشی بیشتر از بهای اولیه خود هیچ موضوعیت دیگری ندارد. سرمایه این کالا را بسان هر کالائی می خرد و سپس آن را یا بطور مستقیم در پروسه تولید مصرف میکند و یا بگونه ای غیر مستقیم در بازتولید کل سرمایه اجتماعی و تکمیل و تداوم پروسه ارزش افزائی خود بکار می گیرد. سرمایه همچنین در هر حال و در تمامی دنیا نیازمند استفاده وسیع و مؤثر از نیروی جسمی و فکری انبوه آدمهائی است که نیروی کار آنها نه در پروسه تولید مصرف میگردد، نه ارزش جدیدی ایجاد می کند و نه در خدمت بازتولید نیروی کار اجتماعی یا خلق ارزشهای اقتصادی جدید قرار می گیرد، بلکه وظیفه آنها برنامه ریزی و مدیریت پروسه استثمار نیروی کار از یکسو و سرکوب و کشتار و قلع و قمع نمودن هر نوع اعتراض علیه استثمار کاپیتالیستی از سوی دیگر است. سرمایه در عین حال فقط یک شیئی یا مقدار معینی کالا نیست. یک رابطه اجتماعی

است. نقطه آغاز و پایان نظم تولیدی و سیاسی و مدنی هر جامعه کاپیتالیستی است. پایه مادی تقسیم کار اجتماعی در جامعه است. جامعه سرمایه داری یعنی نوعی سازمان کار و نظم اجتماعی و سیاسی که بر اقتضای پروسه ارزش افزائی و سامان پذیری سرمایه اجتماعی و در پاسخ به الزامات حفظ یا خودگستری این پروسه پدید آمده و مستقر گردیده است. از اینها که بگذریم سرمایه فقط یک رابطه اجتماعی محلی یا ملی و کشوری نیز نیست. یک رابطه سراسری و جهانی است. چگونگی بازتولید، پروسه ارزش افزائی، نحوه تقسیم کار، سازمان اجتماعی کار، سیما و ساختار مدنیت، چگونگی اعمال حاکمیت سیاسی و تحمیل نظم مدنی در هر جامعه کاپیتالیستی بدون توجه به مکانیسم کار و ارزش افزائی کل سرمایه بین المللی نه تنها بسادگی قابل تحلیل نیست که در واقع سخت گمراه کننده خواهد بود. نقد کمونیستی سرمایه داری باید همه این جوانب بعلاوه دهها مسأله مهم و اساسی دیگر را در نظر گیرد. آنچه که در اینجا محور و بستر اصلی بحث ماست بررسی اجمالی موقعیت عام نیروی کار در سرمایه داری ایران، در وضعیت موجود است ما این مسأله را با توجه به آنچه که گفتیم یعنی با در نظر گرفتن پاره ای مؤلفه های اساسی مربوط به تقسیم کار سراسری سرمایه داری و پیوند درونی میان بخشهای مختلف سرمایه جهانی توضیح خواهیم داد. در همان حال آنچنان که ویژگی جریان ماست خواهیم کوشید تا نقد کمونیستی خود بر وضعیت موجود را با طرح بدیل کارگری و سوسیالیستی آن از یکسو و عرصه های واقعی پیکار پرولتاریا برای تغییر ریشه ای این وضعیت همراه سازیم. از نخستین بخش یعنی بررسی موقعیت نیروی کار در شرائط موجود شروع می کنیم.

بر اساس سالنامه آماری منتشره از سوی سازمان برنامه و بودجه جمهوری

اسلامی جمعیت ایران در سال ۱۳۷۰ بالغ بر ۱۶۲ ۸۳۷ ۵۵ بوده است. از این تعداد حدود ۳۰٪ را کودکان زیر ۱۰ سال تشکیل می‌داده‌اند و مابقی یعنی ۳۸ ۶۵۵ ۰۰۰ افراد بالاتر از ۱۰ سال بوده‌اند که در منطق سرمایه‌داری جمهوری اسلامی بعنوان جمعیت قادر به کار یا مجاز به کار توصیف گردیده‌اند. از این تعداد ۱۴ ۷۳۷ ۰۰۰ نفر در لیست جمعیت فعال قرار گرفته‌اند که بر پایه آمار سال ۱۳۷۰ حدود ۱۳ ۰۹۷ ۰۰۰ نفر آنها را شاغلان و ۱ ۶۴۰ ۰۰۰ را بیکاران تشکیل می‌داده‌اند. در باره ترکیب جنسی جمعیت فعال و شاغل و نیز چگونگی توزیع آنها در مناطق روستائی و شهری ارقام زیر در منابع آماری رژیم بچشم می‌خورد. ۰۰۰ ۱۳ ۱۰۷ نفر از کل ۱۹ ۹۹۷ ۰۰۰ مرد بالاتر از ۱۰ سال یعنی حدود ۶۵٪ آنها به اتباع فعال جامعه تعلق دارند این رقم در مورد زنان ۰۰۰ ۱ ۶۳۰ نفر از میان ۱۸ ۶۵۸ ۰۰۰ یا در واقع چیزی نزدیک به ۸٪ است. همین آمار می‌گوید که از ۱۱ ۶۶۵ ۰۰۰ مرد ۱۰ سال به بالای مناطق شهری، ۷ ۵۳۰ ۰۰۰ نفر و از ۸ ۲۰۹ ۰۰۰ مرد بالاتر از ۱۰ سال روستائی ۵ ۴۸۹ ۰۰۰ نفر به جمعیت فعال تعلق دارند، در حالی که این ارقام در مورد زنان به ترتیب ۹۵۹ ۰۰۰ نفر از ۸۱۹ ۰۰۰ و ۱۰ ۶۶۲ ۰۰۰ از میان ۷ ۷۲۵ ۰۰۰ است. حال نگاهی به شمار شاغلان و بیکاران و نسبت آنها به کل جمعیت فعال جامعه می‌اندازیم. از ۷ ۵۳۰ ۰۰۰ مرد شهر نشین متعلق به اتباع فعال ۶ ۸۵۷ ۰۰۰ نفر در عداد شاغلین به شمار آمده‌اند که یک رقم تقریبی ۹۰٪ را تشکیل می‌دهند!! این نسبت در مورد زنان شهری حدود ۷۸٪ یعنی ۷۵۲ ۰۰۰ نفر از کل ۹۵۹ ۰۰۰ نفر است. در مقایسه میان شاغلان زن شهری و روستائی از کل اتباع فعال زن آمار مذکور اضافه می‌کند که ۷۵۲ ۰۰۰ نفر از ۹۵۹ ۰۰۰ زن شهری و ۴۷۴ ۰۰۰ نفر از ۶۶۲ ۰۰۰ زن روستائی

به نوعی کار اشتغال دارند که نسبت آنها بطور تقریب ۷۸٪ و ۷۱٪ است. در کنار جمعیت فعال و نیروی کار شاغل یا بیکار باید نگاهی نیز به آمار اهالی غیر فعال بیاندازیم. سالنامه آماری رژیم در این رابطه وجود ۶ ۶۶۹ ۰۰۰ نفر ۲۳ ۴۸۲ ۰۰۰ انسان ۱۰ سال را گزارش می کند که ۱۶ ۸۱۳ ۰۰۰ نفر مرد و ۵ ۳۸۸ ۰۰۰ یعنی حدود ۸۰٪ مشغول تحصیل می باشند. این نسبت در مورد زنان تقریباً ۲۴٪ یا در واقع ۴ ۱۰۲ ۰۰۰ نفر از ۱۶ ۸۱۳ ۰۰۰ نفر است!!

جدول زیر مجموعه این داده ها را بطور یکجا در خود منعکس می کند. جمعیت ۱۰ ساله به بالا بر حسب فعالیت و جنس در نقاط شهری و روستائی (۱۰۰۰ نفر)

کل		جمعیت فعال			جمعیت غیر فعال		
کل	جمع	شاغل	بیکار	جمع	محصل خانه دار	سایر	
۳۸۶۵۵	۱۴۷۳۷	۱۳۰۹۷	۱۶۴۰	۲۳۴۸۲	۹۴۹۰	۱۲۰۹۵	
۱۹۹۹۷	۱۳۱۰۷	۱۱۸۶۵	۱۲۴۲	۶۶۶۹	۵۳۸۸	۲۱۶	
۱۸۶۵۸	۱۶۳۰	۱۲۳۱	۳۹۸	۱۶۸۱۳	۴۱۰۲	۱۱۸۷۹	
۲۲۴۸۳	۸۴۸۹	۷۶۰۹	۸۸۰	۱۳۷۱۰	۵۹۱۳	۶۷۷۷	
۱۱۶۵۵	۷۵۳۰	۶۸۵۷	۶۷۳	۳۹۸۷	۳۱۸۰	۱۲۷	

زن	۱۰۸۱۹	۹۵۹	۷۵۲	۲۰۷	۹۷۲۳	۲۷۳۳	۶۶۵۱
۳۰۴							
روستا	۱۵۹۳۴	۶۱۵۰	۵۴۰۵	۷۴۶	۹۶۳۵	۳۵۳۷	۵۲۳۵
مرد	۸۲۰۹	۵۴۸۹	۴۹۳۱	۵۵۸	۲۶۴۸	۲۱۸۰	۳۲۵
زن	۷۷۲۵	۶۶۲	۴۷۴	۱۸۸	۶۹۸۸	۱۳۵۷	۵۱۴۷

مأخذ: سالنامه آماری کشور ۱۳۷۴. مرکز آمار ایران. سازمان برنامه و بودجه

هدف ما از اشاره به این ارقام پایه ریزی لازم برای رسیدن به یک آناتومی روشن از پروسه کار و عمق و شدت استثمار نیروی کار در سرمایه داری ایران است. موضوعی که در ادامه بحث بدان خواهیم پرداخت، اما عجالتاً و پیش از شروع این کار لازم است که بر روی همین داده ها و ارقامی که نشان داده شد کمی درنگ کنیم. این آمار بطور قطع با هزاران دروغ و گزافه گوئی و اغتشاش در جهت وارونه نشان داد حقایق به نفع بورژوازی و بعنوان مثال درصد بیکاران نسبت به شاغلین یا افراد محصل در قیاس با کل جمعیت موسوم به غیر فعال! و مشابه اینها همراه است. با این وجود و با فرض صحت یا قبول تمامی ارقام گزارش شده باز هم از پاره ای مسائل خاص مهم مربوط به پروسه بازتولید سرمایه در ایران پرده بر می دارند مسائلی که جزء لاینفک پروسه ارزش افزائی سرمایه اجتماعی ایران را تشکیل می دهند و باید دقیقاً از همین زاویه مورد بررسی قرار گیرند.

سرمایه داری ایران و استثمار مرگبار کودکان

در حالتی که کل افراد شاغل یا از کار بیکار شده جامعه کاپیتالیستی رقمی حدود ۰۰۰ ۰۰۰ ۱۳ نفر را تشکیل می دهند، بیش از ۰۰۰

۲۰۰۰ نفر آنها کودکان و جوانان مابین ۱۰ تا ۱۸ سال و در مجموع نزدیک به ۴۵۰۰۰۰۰ نفر آنها کودکان و جوانان زیر ۲۴ سال هستند!! در باره اینکه این شمار عظیم از کودکان یا جوانان که در واقع ۳۵٪ نیروی کار بورژوازی ایران را تأمین می کنند به چه کارهایی اشتغال دارند؟ بعداً و در بخش دیگری از همین نوشته بگونه ای دقیق تر بحث خواهیم نمود اما، عجالتاً و بطور گذرا اشاره می کنیم که این جمعیت مستقل از تمایزات و گروهبندیهای خاص سنی شان در مجموع از دو بخش تشکیل می گردند. بخش بزرگتر و وسیعتر آن خرد سالان یا نوجوانانی هستند که زیر فشار گرسنگی و فقر و فلاکت خانواده هایشان، قادر به مدرسه رفتن و درس خواندن نیستند. اینان مجبورند که بجای تحصیل و نشستن پشت میزهای دبستان، دبیرستان یا دانشگاه و بهره گیری از این ساده ترین و ابتدائی حق انسانی خویش، راهی مزارع، کارگاهها، کوره پزخانه ها، کارهای ساختمانی، بازار، بیمارستانها و سایر مراکز کار گردند تا با فروش نیروی کارشان و معمولاً تن دادن به دهشتبارترین و غیر انسانی ترین شرایط کاری به تهیه نان بخور و نمیر خانواده خویش کمک کنند. این بخش عظیم تر و پر شمارتر به دلیل فقر و گرسنگی و اجبار به کار کردن شانسی برای درس خواندن ندارند و در زیر فشار بیحقوقی و ستم و تبعیض و فلاکت ناشی از استثمار کاپیتالیستی، محکوم به بیسوادی مطلق یا محرومیت از آموزش دبیرستانی و دانشگاهی هستند. بخش دیگر این جمعیت ۸ میلیونی آدمهایی میباشد که باز هم سازمان کار و نظم سیاه سرمایه داری آنان را از محیط درس و مشق و آموزش بیرون کشیده است تا نیروی جسمی و فکری شان را در کار کشتار و سرکوب و شکنجه و تار و مار نمودن هر نوع اعتراض حق طلبانه و هر آنچه که انسانی و انسانیت است بکار گیرد. گروههای وسیعی از بسیج،

سپاه، ارتش، ژاندارمری و سایر نیروهای عملیه و اکره دولت سرمایه داری اسلامی از این بخش تشکیل می گردد. مجریان و مدافعان نظم ضد بشری سرمایه داری که استیصال اقتصادی و فقر فرهنگی ناشی از حاکمیت مناسبات ددمنشانه کار مزدوری آنان را از درس، تحصیل و روی آوری به فعالیت های آزاد و شرافتمندانه انسانی سخت باز داشته است، نظام سرمایه داری آنان را به موجوداتی آدمکش، خونریز و دژخیم مبدل کرده است تا در این راستا با وثیقه کردن نیروی اینان از موجودیت رابطه متعفن و منفور خرید و فروش نیروی کار و حفظ سیادت سرمایه دفاع کند. نخستین پرسشی که در اینجا طرح می شود این است که چرا اینگونه است و چرا میلیونها کودک و نوجوان این جامعه در چنگال چنین سرنوشتی اسیر شده اند؟ آیا این طبیعی و پذیرفتنی است که میلیونها طفل ۱۰ تا ۱۲ و ۱۴ ساله به جای درس و آموزش و شکوفائی خلاقیت های فکری و علمی خویش، در دخمه های سیاه و دهشتناک قالی بافی، زیر فشار استثمار و درنده خوئی صاحبان سرمایه پر پر و از هستی ساقط گردند؟! آیا پذیرفتنی است که میلیونها کودک و نوجوان دیگر باز هم زیر فشار فقر اقتصادی و فروماندگی فکری و فرهنگی منبعت از مناسبات جنایتکارانه کاپیتالیستی به مراکز تولید جنایت و کشتار دولت سرمایه داران روی آورند و وظیفه سرکوب و سلاخی توده های طبقه کارگر و جنبشهای حق طلبانه آنان را بر دوش گیرند؟ پیش تر گفتیم که بخش کاملاً عظیم تر و پر شمار تر این جمعیت ۵ میلیونی اطفال یا جوانانی هستند که فقط به جرم گرسنگی و نداری و سیه روزی خانواده هایشان مجبور به انصراف از تحصیل و روی آوری به مراکز کار گردیده اند. آیا بارکشی و فعلگی و کار طاقت فرسای ۱۲ ساعت در روز این کودکان در حرارت کشنده کوره پزخانه های اطراف ری و دشتهای تفتیده بلوچستان و

خوزستان یا سرمای سوزان چندین درجه زیر صفر کشتزارهای خراسان و اصفهان و آذربایجان و سرشکن شدن تمامی حاصل کار و رنج اینان به انبان سود سرمایه درارن دژخیم این کشور امری مقدر یا قابل تحمل است؟! آیا طبیعی است که در آستانه سال ۲۰۰۰ و در عصری که صاحبان سرمایه خود آن را دوران کامپیوتر و تکنولوژی ماوراء مدرن نام نهاده اند میلیونها کودک ۱۰ ساله زیر فشار گرسنگی و فقر ناگزیر به انجام شاق ترین و مرگبارترین کارها در نساجی ها، ریسندگی ها یا پادوی بوتیکها و تولیدیها باشند؟ آیا سکوت در برابر جنایتی چنین هولناک لکه ننگی بر دامن انسان معاصر نیست؟ این کودکان و نوجوانان متعلق به کدام طبقه اجتماعی هستند؟ فرزندان کدام مردمند؟ چرا به چنین وضعی دچارند؟ پاسخ بسیار ساده و روشن است. اینان همگی و بدون هیچ کم و کاست متعلق به خانوارهای کارگری جامعه اند. از طبقه کارگرند. فرزندان کسانی هستند که کل ثروت و دار و ندار جامعه با دست آنها و عناصر طبقه آنها ساخته شده است. انسانهایی که خالق تمامی ثروت جامعه اند اما خود تا بدان حد محروم و گرسنه اند که باید فرزندان ۱۰ - ۱۲ ساله خویش را بجای مدرسه به کارگاههای قالی بافی خونخواران سرمایه دار، به کارهای شاق ساختمانی و عملگی صاحبان شرکتهای بزرگ و کوچک، به کشتزارهای آکنده از جانوران وحشی مالکان کشت و صنعت ها، به کوره پزخانه ها و به پادوی کارگاههای صنعتی و فروشگاههای متعلق به سرمایه داران بفرستند تا شاید از این طریق به تأمین نان روزانه خانواده خود کمک کنند. انسانهایی که تمامی تولیدات نفت و گاز و پتروشیمی، ذوب آهن ها، کلیه کارخانجات عظیم فلز، صنایع غول آسای اتوموبیل، بزرگترین شرکتهای زراعی و دامداری و شیلات و جنگلداری، معادن گوناگون کشور، راهها و راه آهنها، هواپیماسازیها و هواپیمائیها، فرش بافیها، صنایع تولید

مواد غذایی و پوشاک، همه و همه محصول کار طبقه آنان است اما خود فاقد همه چیزند. تمامی وسایل حمل و نقل و ماشین های آخرین سیستم را آنان می سازند اما خود قدرت خرید بلیط اتوبوس را ندارند. تمامی ویلاها و کاخهای سر به آسمان کشیده سرمایه داران با دستاورد آنها ساخته شده است اما خود در آلودگیهای زندگی می کنند. شبکه برق سراسری کشور حاصل رنج و کار و مرارت آنهاست اما خود در درون آلودگیهایشان فاقد برق و آب آشامیدنی هستند. تمامی پارچه ها را افراد طبقه آنان تولید می کنند اما خود لباس ندارند. کلیه مدارس و امکانات آموزشی و پرورشی جامعه با کار آنان ایجاد گردیده است اما خود بیسوادند و فرزندان آنان از رفتن به این مدارس محرومند.

آری ۴،۵ میلیون از ۱۳ میلیون جمعیت شاغل و جویای کار سرمایه داری ایران را از هر نوع اعم از استثمار شوندگان کارگر یا نیروی سرکوب و کشتار این کارگران، کودکان و نوجوانان زیر ۲۴ سال یعنی انسانهای در سنین درس و آموزش تشکیل می دهند. حال ببینیم که سایر بخش های جمعیت چه می کنند و چه سرنوشتی را در مسلخ سیاه سرمایه داری تحمل می نمایند؟ آمار رسمی رژیم خاطر نشان میسازد که بیش از ۵،۱۵ میلیون از کل جمعیت کشور در فاصله سنی میان ۲۵ و ۵۵ سال قرار دارند. اولین چیزی که هر موجود ذیشعوری را یکبار شوکه می کند این است که اگر ۵،۱۵ میلیون انسان ۲۵ تا ۵۵ ساله در این جهنم سیاه سرمایه داری زندگی میکنند، پس چرا ۴،۵ میلیون از کل ۱۳ میلیون جمعیت شاغل یا جویای کار آن را کودکان و آدمهای در سن تحصیل زیر ۲۵ سال تشکیل میدهند؟! به این موضوع کمی پائین تر می پردازیم. عجالتاً آمار منابع رسمی رژیم سرمایه را دنبال می کنیم. از میان جمعیت ۱۳ میلیونی شاغل و جویای کار حدود ۲ میلیون نفر آنها را نیز

سالخوردگان و انسانهای گروه سنی میان ۵۵ تا ۷۰ سال و بالاتر تشکیل می‌دهند و بدینسان فقط رقمی حدود ۷۸۰۰۰۰۰ نفر آنها به گروه سنی میان ۲۵ و ۵۵ متعلق هستند. به بیان دقیق‌تر از ۱۵۵۰۰۰۰ جمعیت کشور که در فاصله سنی مابین ۲۵ و ۶۵ قرار دارند فقط ۷۸۰۰۰۰ آنها به نوعی کار اشتغال دارند. نوع اشتغال گروههای شاغل خود یکی از محورهای مهم بحث ما در این نوشته است که بازهم در بخش بعدی بدان خواهیم پرداخت. فکر میکنید که مابقی ۷۰۰۰۰ نفر آنها چه می‌کنند؟ خیلی ساده آنان زنان و مردانی هستند که در منطق سرمایه نه در عداد زندگان که به جماعت زنده به گوران تعلق دارند. اینان انسانهای محروم از حضور در هر نوع فعالیت اقتصادی و اجتماعی و موجودات نفرین شده مهجور از هر گونه عرصه زیست و ابراز حیات مدنی هستند. زنان خانه داری که چهار دیواری خانه ها یا آلودگیهای مسکونی و پخت و پز و شستشو و نظافت و بچه داری تمامی بود و نبود زندگی آنان، کل دنیای تحرک و همه محتوای موجودیتشان را تعیین میکند. بالاتر دیدیم که حدود ۱۷ میلیون زن در عداد جمعیت غیر فعال سرشماری شده اند که از میان آنها فقط ۴ میلیون نفر در حال تحصیل بوده اند. ۱۳ میلیون دیگر یعنی درست معادل کل جمعیت به اصطلاح شاغل جامعه کاپیتالیستی در زمره زنده به گورانند که چیزی حدود ۸ میلیون آنان انسانهای متعلق به گروه سنی ۲۵ تا ۵۴ سال هستند. انسانهای که اعتبار وجودیشان در منطق و عرف سرمایه قلم خورده است و بود و نبودشان بطور کامل همتراز انگاشته شده است. به سه جدول آماری زیر توجه کنید.

۱. جمعیت فعال میان ۱۰ تا ۲۴ سال

گروه سنی تعداد کل شاغلین بیکاران

۱۴۴۰۰۰	۲۶۶۰۰۰	۴۱۰۰۰۰	۱۴ - ۱۰
۴۴۴۰۰۰	۱۱۷۱۰۰۰	۱۶۱۶۰۰۰	۱۹ - ۱۵
۴۳۸۰۰۰	۱۹۹۲۰۰۰	۲۴۳۱۰۰۰	۲۴ - ۲۰
۱۰۲۶۰۰۰	۳۴۲۹۰۰۰	۴۴۵۷۰۰۰	جمع

مأخذ. سالنامه آماری کشور ۱۳۷۴. مرکز آمار ایران. سازمان برنامه و بودجه

۲. جمعیت فعال میان ۲۵ تا ۵۴ سال

بیکاران	شاغلین	تعداد کل	گروه سنی
۱۸۳ ۰۰۰	۱ ۹۴۴ ۰۰۰	۲ ۱۲۷ ۰۰۰	۲۹ - ۲۵
۸۸ ۰۰۰	۱ ۸۲۳ ۰۰۰	۱ ۹۱۹ ۰۰۰	۳۴ - ۳۰
۵۵ ۰۰۰	۱ ۵۲۳ ۰۰۰	۱ ۵۷۷ ۰۰۰	۳۹ - ۳۵
۳۷ ۰۰۰	۱ ۰۴۶ ۰۰۰	۱ ۰۸۳ ۰۰۰	۴۴ - ۴۰
۲۹ ۰۰۰	۷۸۱ ۰۰۰	۸۱۱ ۰۰۰	۴۹ - ۴۵
۳۶ ۰۰۰	۷۴۸ ۰۰۰	۷۸۴ ۰۰۰	۵۴ - ۵۰

جمع ۸ ۳۰۱ ۰۰۰ ۷ ۸۷۴ ۰۰۰ ۴۲۸ ۰۰۰

مأخذ: سالنامه آماری کشور ۱۳۷۴. مرکز آمار ایران

۳. جمعیت فعال میان ۵۵ تا ۶۵ سال و بالاتر *

گروه سنی	تعداد کل شاغلین	بیکاران	
۵۹ _ ۵۵	۷۱۷۰۰۰	۶۷۴۰۰۰	۴۲۰۰۰
۶۰ _ ۶۴	۵۹۳۰۰۰	۵۴۳۰۰۰	۵۰۰۰۰
۶۵	۶۶۳۰۰۰	۵۷۰۰۰۰	۹۳۰۰۰
نامعلوم	۷۰۰۰	۶۰۰۰	۱۰۰۰
جمع	۱ ۹۸۰ ۰۰۰	۱ ۷۹۳ ۰۰۰	۱۸۶ ۰۰۰

* همان مأخذ

حال باید به سؤال قبلی خویش پرسش جدیدی را نیز اضافه کنیم تا به هر دوی آنها یکجا پاسخ بگوئیم. سؤالات محوری عبارتند از:

۱. چرا با وجود یک جمعیت ۱۶ میلیونی مابین ۲۵ تا ۵۵ سال سرمایه داران، دولت و کلاً طبقه بورژوازی ایران ترجیح میدهند که میلیونها کودک و نو جوان کم سن و سال را از رفتن به مدرسه و درس و بحث محروم ساخته و آنها را در کارگاهها و مراکز کار مورد بهره کشی قرار دهند؟ سرمایه یعنی رابطه تولید اضافه ارزش، یعنی استثمار نیروی کار، یعنی پروسه تبدیل کار زنده به کار مرده و تبدیل کار پرداخت نشده کارگران به سرمایه الحاقی، یعنی روند جداسازی کارگران از محصول کارشان، یعنی

رابطه ای که از درون آن محصول کار کارگران در دستان ناپاک مالکان سرمایه به کریه ترین و دژخیم ترین نیروی مادی مسلط بر هست و نیست توده های کارگر تبدیل می شود. تمامی اینها در سرشت سرمایه است و اساساً سرمایه در غیاب این مؤلفه ها وجود خارجی ندارد. همه اینها مفروض است اما سؤال خاصی که در اینجا مطرح است این است که چرا سرمایه در عین حال عاشق سینه چاک کار کودکان و جوانان کم سن و سال است؟ چرا در شرائطی که میلیونها انسان میان ۲۵ تا ۵۵ سال فاقد هر نوع کاری هستند، سرمایه در همه جا در جستجوی خریداری نیروی کار این کودکان است. پیش از پرداختن به توضیح مطلب این نکته را یادآوری کنیم که تمایل افراطی سرمایه به خرید و مصرف و استثمار نیروی کار اطفال کم سن و سال اصلاً خاص طبقه سرمایه دار ایران نیست بلکه خصلت جبلی و ذاتی سرمایه بطور کلی است. مطابق آمار سال ۱۹۹۸ سازمان بین المللی کار حدود ۲۵٪ کل کودکان بین ۵ تا ۱۴ سال سرتاسر دنیا که شمار آنان فقط در کشورهای معروف به "در حال توسعه" به ۲۵۰ ۰۰۰ ۰۰۰ نفر می رسد بطور تمام وقت یا حداقل نیمه وقت و عموماً در شرائط بسیار دهشتناک و رقت بار مشغول به کار هستند. ۶۱٪ این کودکان یعنی ۱۵۳ میلیون تن از آنها متعلق به کشورهای آسیائی، ۸۰ میلیون از اهالی افریقا و بالاخره ۱۷،۵ میلیون نفر از سکنه ممالک امریکای لاتین هستند. شمار همین کودکان شاغل زیر ۱۵ سال در ایران مطابق گزارش منابع رسمی رژیم از ۴۱۰ ۰۰۰ نفر در سال ۱۳۷۰ به بیش از یک میلیون در سال ۱۳۷۷ افزایش یافته است. (نقل از روزنامه همشهری. شنبه نهم خردادماه ۱۳۷۷) بدین ترتیب روشن است که خرید و مصرف و استثمار نیروی کار کودکان و نوجوانان کم سن و سال حتی در حادثترین و گسترده ترین دورانهای بیکاری و در شرائطی که بخش

بسیار عظیمی از نیروی کار هر جامعه سرمایه داری در جریان بیکارسازیهای سرمایه از هستی ساقط می گردند باز هم امر روتین و شدیداً مورد علاقه سرمایه داران در تمامی نقاط جهان است. به بیان دیگر این تنها سرمایه دار دژخیم و سفاک ایرانی نیست که استثمار کودکان و نوجوانان را بر استثمار بزرگسالان ترجیح میدهد، بلکه این سرشت درونی سرمایه است که در همه جا به این انتخاب دست می زند. علت این امر و در واقع پاسخ سؤال نیز بسیار روشن است. کار کودکان و نوجوانان بسیار ارزانتر است. کودکان و نوجوانان حاضرند نیروی کار خویش را به بهائی بسیار نازلتر بفروشند. کودکان و نوجوانان را می توان ساده تر از بزرگتران به کارهای شاق و وحشتناک وادار ساخت. سرمایه دار در قبال کار کودکان و نوجوانان موظف به پرداخت هیچ بیمه ای نیست. کودکان و نوجوانان هنگام آسیب دیدن و مصدوم شدن نمی توانند هیچ غرامتی از کارفرمایان مطالبه کنند. خردسالان و نوجوانان حق هیچ نوع اعتراضی به کمی دستمزد و شاق بودن شرایط کار خود ندارند. از اینها گذشته کودکان را بسیار ساده تر و سهل الوصول تر می توان به کار بردگی قرون وسطائی واداشت. می توان دهها میلیون از آنها را خیلی آسان در اعماق تاریکترین گورستانهای قالی به دار قالی بست و بطور شبانه روزی و بی امان در مقابل یک وعده غذای روزانه، آری فقط یک وعده غذای روزانه شیرۀ جان آنها را مکید. می توان آنها را با نازل ترین بهای ممکن در سرمای یخبندان آذربایجان و در زیر آفتاب تفتیده مکران در مزارع زرخیز سرمایه و در گچ پزیها و کوره های ذوب فلز سرمایه داران بدون هیچ بیمه، هیچ حق خسارت، هیچ حق و حقوق انسانی همچون بردگان اعماق تاریخ به استثمار کشید. و بالاخره کودکان را می توان مورد استثمار جنسی قرار داد. می توان آنها را به عامل خرید و فروش مواد مخدر

تبدیل کرد. می توان آنها را گله گله در شمال خراسان و جنوب بلوچستان و در سرتاسر طول و عرض دنیای متعفن سرمایه داری بصورت برده به بیع و شرا گذارد. جمعیت کم سن و سال جامعه برای سرمایه داران هر کشور موهبتی عظیم است. این نیز روشن است که هر چه این اطفال فقیرتر و مستأصل تر باشند، عمق و وسعت این موهبت عظیم آسمانی!! برای صاحبان سرمایه افزون تر است. هر چه این کودکان محرومتر باشند، نیروی کار خویش را کم بهاء تر عرضه می کنند. هر چه خانواده این اطفال عمیق تر در چنگال گرسنگی و فقر و بیماری اسیر باشند سرمایه دار از خرید ارزانتر نیروی کار آنان سود انبوه تر بچنگ میآورد. اما در این میان یک چیز بدیهی است. اینکه کودکان و نوجوانان کم سن و سال در سرتاسر دنیای سرمایه داری از عقب مانده ترین آن گرفته تا متمدن ترینش!! به صور مختلف مورد استثمار مضاعف سرمایه بین المللی قرار دارند. در سوئد این بهشت نمرود و مدینه فاضله سرمایه داری!! انبوه کودکان ۱۲ تا ۱۵ ساله را در تمامی طول تابستان و تعطیلی مدارس، خود مراکز رسمی دولتی و کمونها با حقوقی کمتر از ۲۰٪ حقوق متعارف کارگران بزرگسال بکار فرا می خوانند و مورد بهره کشی قرار میدهند. همانگونه که گفتیم هر چه توده های کارگر فقیرتر و گرسنه تر و نیازمندتر باشند ابعاد جنایت سرمایه داران در استثمار نیروی کار کودکان گسترده و گسترده تر میگردد. هم اینک سرمایه بین المللی در تمامی آسیا، در سرتاسر افریقا و در همه ممالک امریکای لاتین انبوه چند صد میلیونی کودکان متعلق به خانوارهای کارگری را با دستمزدی معادل **5%** حقوق معمولی یک کارگر در اروپا به سبعمانه ترین و بیرحمانه ترین شکل ممکن در دهشتبارترین شرایط کاری مورد استثمار قرار می دهد. به رشته اصلی بحث خویش باز گردیم. گفتیم که طبقه سرمایه دار و دولت سرمایه داری

ایران در شرائطی توده چند ملیونی کودک و نو جوان را در کارگاهها بکار مشغول میدارد و آماج بهره کشی سفاکانه قرار می دهد که متجاوز از ۱۶ ملیون جمعیت بزرگسال مابین ۲۵ تا ۵۵ سال را بدون اینکه هیچ کاری داشته باشند اساساً جزء جمعیت فعال جامعه بحساب نمی آورد. اگر بخواهیم ابعاد این استثمار جنایتکارانه و سودی را که از این بابت عاید بورژوازی درنده ایران می شود به زبان ریاضی و در قالب آمار و ارقام بیان کنیم مسلماً مثنوی هفتاد من کاغذ میشود. از این بدتر اینکه در نظام کاپیتالیستی و بطور اخص در جوامعی مانند ایران تهیه گزارش و سند و آمار از این جنایات مطلقاً کار ساده ای نیست. هیچ سرمایه دار یا دولت سرمایه داری حاضر نیست گزارشی از حجم و دائره جنایات خویش در استثمار کارگران و بهره کشی مضاعف از کار کودکان طبقه کارگر را به توده های مردم گزارش کند. کمونیست ها و کارگران جوامع کاپیتالیستی نیز زیر فشار دنیائی از محدودیت ها و فشار و تعقیب و مراقبت ها مسلماً به آسانی قادر به تهیه این آمارها نیستند. اما برخی امور را می توان با معیارهای زندگی روزمره و آنچه که در روابط پیرامونی ما می گذرد بنوعی تخمین زد. اگر نسبت دستمزد یک کودک به یک کارگر بزرگسال را پس از محاسبه ارقام مربوط به حذف بیمه های اجتماعی و درمانی و غرامت آسیب های بدنی و ... در بهترین حالت چیزی حدود ۱۵٪ برآورد کنیم آنگاه خواهیم دید که فقط طبقه سرمایه دار ایران از محل کار کودکان خردسال کشور بطور مثال در سال ۱۳۷۶ زائد بر ۹۱۸ ۰۰۰ ۰۰۰ ۰۰۰ (نهصد و هجده میلیارد تومان) سود اضافی بچنگ آورده است.

متوسط دستمزد یک کارگر بزرگسال در روزانه کار ۱۰ ساعتی ۳۰۰۰

تومان

متوسط دریافتی کی کودک خردسال در همان روزانه کار ۴۵۰
"اختلاف دستمزد روزانه ۲۵۵۰
تفاوت سالانه بر پایه احتساب ۳۰۰ روز کار در سال
" ۷۶۵۰۰۰ "

کل تفاوت دستمزد جمعیت کودکان شاغل زیر ۱۵ سال ۹۱۸ ۰۰۰ ۰۰۰ ۰۰۰ تومان
در نظر داشته باشید که این رقم صرفاً مربوط به مقایسه میزان استثمار
یک کودک و یک بزرگسال توسط سرمایه است. این بدان معنی است که
اگر خواسته باشیم ابعاد استثمار خود این جمعیت انبوه کودک و خردسال
یا در واقع کل کار پرداخت نشده و اضافه ارزش حاصل از کار آنان را که
عاید سرمایه داران می گردد بطور مجزا مورد محاسبه قرار دهیم آنگاه با
ارقام نجومی سرسام آوری مواجه می شویم که می تواند نفس هر انسان
شرافتمندی را در سینه بند آورد. به هر حال تا اینجا در پاسخ به سؤال
مورد بحثمان که چرا طبقه سرمایه دار ایران و دنیا در برخی شرایط کار
کودکان را بر کار بزرگسالان ترجیح می دهند به یک دلیل معین اشاره
کرده ایم اما این امر نه یک دلیل که بطور قطع دلایل بسیار متعددی
دارد. کودک ۱۰ تا ۱۴ ساله ای که زیر فشار گرسنگی و فقر خانواده اش
مجبور به کار کردن می شود با فروش نیروی کار خود و دستمزدی که
دریافت می دارد مزد روزانه بسیار اندک پدر یا مادر و به هر حال
سرپرست خانواده اش را تا حدودی و فقط تا حدودی ترمیم می کند.
معنی دقیق تر و صریحتر این حرف این است که میزان دستمزدی که
بورژوازی جنایتکار ایران به یک کارگر می پردازد تا بدان حد ناچیز و نازل
است که حتی در پایین ترین سطح ممکن معیشتی نیز جوابگوی هزینه
بازتولید نیروی کار و زنده نگهداشتن ارتش ذخیره کار نیست!! کارگر

سرپرست خانواده در حالی که غالباً دو شیفت متوالی یعنی ۱۶ ساعت در روز کار می کند باز هم از عهده تأمین نان خالی روزانه خود و زن و فرزندش بر نمی آید و آخر ماه بدلیل عدم پرداخت اجاره بها یا سایر بدهیهای خویش در دنیائی از سرگردانی غوطه میخورد و با خطر آواره شدن و بی سرپناه ماندن روبرو است. این کارگر با این دستمزد ناچیز بطور قطع قادر به تأمین هزینه تحصیل و پرداخت شهریه مدرسه فرزند یا فرزندان خویش نیز نمی باشد. همسر وی نیز جزء ۱۶ میلیون جماعت نفرین شده ای است که نظام دژخیم کاپیتالیستی وی را بصورت زنده به گوران از کار و فعالیت اجتماعی باز داشته است. اینجاست که فقط یک راه پیش پای این کارگر یا در واقع این بخش از طبقه کارگر قرار میگیرد. اینکه فرزند خود را بجای درس و کلاس و مدرسه روانه مسلخ بازار کار سرمایه نماید تا شاید با همان دستمزد ناچیزش به تأمین معیشت روزانه شان کمک کند. آنچه در این میان و فقط تا اینجا اتفاق می افتد این است که سرمایه دار و طبقه سرمایه دار ایران از یکسو با پرداخت نازل ترین بهای ممکن برای خرید نیروی کار کارگر ایرانی بیشترین سود را به چنگ آورده است و از سوی دیگر و در متن همین رابطه فرزند یا فرزندان وی را نیز ناگزیر ساخته است تا بجای رشد و آموزش خویش نیروی کارشان را در پائین ترین حد ممکن به سرمایه داران بفروشند. مناسباتی بدان پایه ددمنشانه و ضد انسانی که هر عقل سالمی از اندیشیدن بدان دچار خفگی میگردد. اما این نیز اصلاً همه قضایا نیست. این رشته سر دراز دارد. حق ساده و بسیار اولیه این جمعیت ۵ میلیونی شاغل و بیکار میان ۱۰ تا ۲۴ سال است که در دبستانها، دبیرستانها و دانشگاهها مشغول درس و پژوهش و پرورش استعدادهای انسانی و علمی خویش باشند. اگر قرار باشد این حق طبیعی و اولیه جماعت ۵ میلیونی مذکور حتی در پائین ترین

استاندارد موجود بنوعی احقاق گردد، معنایش آن است که طبقه سرمایه دار و دولت سرمایه داری ایران باید حداقل ۳۰۰۰۰ کلاس درس راهنمایی، ۱۰۰۰۰۰ کلاس درس دبیرستانی و حدود ۳۰۰۰۰ کلاس درس دانشگاهی به مدارس و دانشگاههای موجود کشور اضافه کند. این امر طبیعتاً مستلزم استخدام ۱۶۰۰۰۰ آموزگار و دبیر و استاد جدید است.

سرمایه داری ایران در جریان مستمر تنزل دادن سطح معیشت کارگران به حداقل ممکن و خفه ساختن و در هم کوبیدن تمامی اشکال اعتراض توده های کارگر علیه وضعیت موجود، هزینه مربوط به آموزش و پرورش فرزندان، یا به بیان دقیق تر هزینه تربیت نیروی کار آتی خود را نیز در بیشترین میزان ممکن بر کرده خود کارگران و همان دستمزد ناچیزشان سرشکن کرده است. اما حتی در بخشهای دیگری از همین دوزخ دم کرده سرمایه داری که کارگران توانسته اند برخی حقوق اولیه خود را مطالبه کنند، دولتها ناچار شده اند که برای هزینه هر یکسال تحصیل جوانان دبستانی و دبیرستانی و بالاتر مبالغ زیادی هزینه بر دوش گیرند. در سوئد این مبلغ برای هر دانش آموز در طول هر سال چیزی حدود ۰۰۰ ۷۰۰۰۰۰ کرون معادل با ۴۲۰۰۰۰۰ تومان است. اگر این مبلغ را به کل ۵ میلیون جمعیت مورد بحث تعمیم دهیم آنگاه با رقمی بالغ بر ۲۱۰ میلیارد تومان در سال مواجه خواهیم شد. طبقه سرمایه دار و دولت سرمایه داری ایران با طرد این جمعیت از محیط آموزشی و اجبار اینان به ترک تحصیل این مبلغ عظیم را نیز یکجا بر سایر ارقام سرسام آور سود سالیانه خود اضافه می کند. رقم ۲۱۰ میلیارد تومان را به ارقامی که پیش از این فقط در مورد تفاوت دستمزد میان یک میلیون جمعیت کودک زیر ۱۴ سال با کارگران بزرگسال ذکر کردیم اضافه نمائید. حاصل

آن مبلغی قریب ۰۰۰ ۰۰۰ ۰۰۰ ۱۱۲۰ (یکهزار و صد و بیست میلیارد تومان) در سال خواهد شد. اینها همه وجوهی است که طبقه سرمایه دار ایران از طریق فشار بر سطح معیشت کارگران و تنزل تا حداکثر ممکن بهای بازتولید نیروی کار توده های کارگر به سود سالانه وحشتناک بالا و غول آسای خویش اضافه و باز هم اضافه می کند.

سرمایه داری ایران و استثمار زنده به گوران

از ورای آنچه که در بالا توضیح دادیم اگر نه کامل اما به هر حال تا حدودی روشن شد که چرا بورژوازی ایران علاقه بسیار مفرطی به کار کودکان و در شرائطی ترجیح استثمار کودکان بر بزرگسالان دارد. اما یک نکته بسیار اساسی دیگر در همین رابطه باقی مانده است که باید آن را نیز توضیح داد. پیش تر گفتیم که استخدام نیروی کار چند میلیونی کودکان در شرائطی توسط طبقه بورژوازی ایران انجام می گیرد که یک جمعیت عظیم ۱۶ میلیونی نیروی کار در فواصل سنی میان ۲۵ تا ۵۵ اساساً به مثابه نیروی فعال جامعه بحساب نمی آیند!! در همان جا این را نیز اضافه کردیم که بخش غالب این جمعیت را زنان خانه دار تشکیل می دهند. حال باید به پرسش مهم دومی که در آنجا مطرح شد پاسخ گوئیم. چرا این جمعیت ۱۶ میلیونی مطابق عرف و فرهنگ رایج طبقه بورژوازی ایران محکوم به چنین سرنوشتی شده اند. آیا واقعاً اینان نیروی غیر فعال

و فاقد نقش و بی تأثیر در مناسبات اجتماعی مسلط اند. رمز و راز وضعیت زنده به گوری این جماعت چیست و چه شده است که سرمایه داران و دولت آنها که کیسه حرص سود و سود جوئی شان را هیچ چیز غیر از خاک گور پر نمیکند، به اینجا که می رسند رغبت چندانی در کشاندن جمعیت عظیم زنان به بازار فروش نیروی کار نشان نمیدهند؟! واقعیت این است که در این رابطه نیز نه یک دلیل و دو دلیل که اسرار شنیدنی فراوانی نهفته است.

این جمعیت ۱۶ میلیونی بر خلاف آنچه که بورژوازی گزارش می کند در عرصه سوددهی به سرمایه داران، بالا بردن بیش و بیشتر ارزش اضافی سرمایه ها و بازتولید سرمایه اجتماعی جامعه سخت فعال است. آنقدر فعال که هر کدام از آنها در طول هر سال بدون دریافت هیچ سناری میلیونها تومان بر سود سرمایه داران می افزایند. بورژوازی بسیار جنایتکارتر از آنست که حتی در جریان زنده به گور ساختن انسانها هم، در پی دستیابی به انبوه ترین سودها نباشد. شمار کثیر زنان متعلق به این کاتاکوری جمعیتی کارکنان بدون هیچ مزد و مواجب طبقه سرمایه دار ایرانند. اینان تمامی عمر خویش را در چهاردیواری خانه ها یا آلودگیا صرف پرورش نیروی کار مورد نیاز سرمایه داران میکنند بدون اینکه در قبال این کار مادام العمر خود حتی دیناری دریافت دارند. برای فهم این قضیه که فقط در همین رابطه معین هر کدام از آنها چه هزینه سنگینی را از دوش سرمایه داران بر میدارند؟ به بیان دقیق تر هر کدام از آنها در طول هر سال چه مبالغ عظیمی بر سود سرمایه داران اضافه میکنند؟ لازم است به ارقام تخمینی زیر که بعضاً بر اساس معیارهای متعارف همین دنیای سراسر جنایت سرمایه داری محاسبه شده است توجه نمائید.

بیش از ۱۲ میلیون نفر از این جمعیت زن هستند. اگر متوسط کودکانی را

که توسط هر یک از این زنان پرورش می یابند با ملاحظه موازین جمعیتی کشور، ۳ نفر حساب کنیم آنگاه در محاسبه کل کودکان تربیت یافته این زنان با رقم تقریبی ۳۶۰۰۰۰۰۰ نفر مواجه می شویم. این تعداد کودک بر مبنای ملاکهای رایج به ۱۰۰۰۰۰۰ میلیون مهد کودک و حدوداً ۹ میلیون کودکیار احتیاج دارد. هزینه مربوظ به نگهداری هر کودک در طول هر سال صرفنظر از حقوق کودکیاران و هزینه ساختمان یا اجاره ساختمان و باز صرفنظر از بهای سالانه آب و برق مبلغی حدود ۳۶۰۰۰۰ کرون، معادل ۲۱۶۰۰۰۰ تومان است. این رقم در مورد کل ۳۶۰۰۰۰۰۰ کودک مورد گفتگو به ۷۷۷۶۰۰۰۰۰۰۰۰۰ (هفت هزار و هفتصد و شصت میلیارد تومان در سال می رسد. حقوق ۹ میلیون مربی را اگر حتی با موازین سراسر تجاوزکارانه خود طبقه بورژوازی ایران یعنی حدود یک میلیون تومان در سال نیز حساب کنیم باز به رقمی بالغ بر ۹۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰ (نه هزار میلیارد) تومان می رسیم و اگر فقط همین دو رقم یا در واقع حقوق سالانه مربی و هزینه مراقبت از کودکان در طول یک سال را با هم جمع کنیم شاهد یک مبلغ ۱۷۰۰۰ میلیارد تومانی می شویم. حال اجاره بهای ساختمان و هزینه آب و برق را نیز به این ارقام اضافه کنید. از این گذشته جمعیت کودک مورد بررسی ما حداقل تا سن ۶ سالگی و شروع دبستان نیاز به مهد کودک دارد. محاسبه کلیه ارقام مربوط به هزینه ها در جامعه کاپیتالیستی ایران که در رابطه با حق و حقوق انسانی به هیچ معیار و ملاک بشری پای بند نیست مسلماً کاری بسیار دشوار است. اما حتی لحظه ای اندیشیدن به ابهت اعدادی که گفتیم نشان میدهد که طبقه سرمایه دار و دولت جنایتکار سرمایه داری ایران با خانه نشین کردن این جمعیت ۱۲ میلیونی زن چه ارقام سرسام آور نجومی را به سود سالانه خود اضافه مینماید. اما

همهٔ اینها فقط گوشه ای از ابعاد گستردهٔ استثمار نیروی کار وحشتناک ارزان طبقهٔ کارگر ایران است. به سراغ کار خانگی زنان که جنبهٔ دیگری از این استثمار دهشتبار است برویم.

بارها گفته ایم و در اینجا نیاز به هیچ توضیح مجددی نمی بینیم که در هر جامعهٔ کاپیتالیستی همه چیز بر پروسهٔ خرید و فروش نیروی کار، تولید اضافه ارزش از محل کار پرداخت نشدهٔ کارگران، تبدیل اضافه ارزش به سرمایه و باز هم سرمایه و انفصال کامل و هرچه عمیق تر کارگران از محصول کار خود مبتنی است. سرمایه اساساً و در طبیعت سرشت خود سوی سود و سود بیشتر هیچ معیار و اصل و ملاک دیگری را به رسمیت نمی شناسد. استثمار هر چه عمیق تر کارگران، تبدیل هر چه گسترده تر کار روزانهٔ آنان به کار اضافی و پرداخت نشده یعنی سود سرمایه محور و درونمایهٔ موجودیت سرمایه در سرتاسر دنیای سرمایه داری است. سرمایه در این راستا از انجام هیچ جنایتی نیز ابا ندارد، به هر تجاوز و سببیتی دست می زند تا شاید سهم بیشتری از کل کار انجام یافته توسط کارگران را به کار اضافی یعنی سود مبدل سازد. یک مسألهٔ اساسی دیگر نیز در این رابطه قابل ذکر است. اینکه هر چه سطح مبارزهٔ کارگران پائین تر باشد، هر چه کارگران بر اثر فشار خفقان، بیحقوقی و دیکتاتوری هار سرمایه شدیدتر از سازمان دادن و تعمیق پیکار طبقاتی خود محروم مانده باشند، در عوض تعرض سرمایه به سطح معیشت و حقوق کارگران دهشتبارتر خواهد بود. محروم نگهداشتن کارگران از کلیهٔ امکانات رفاهی و سرشکن کردن کلیهٔ اشکال کار خانگی بر دوش کارگران نیز دقیقاً گوشه ای از همین تعرض بیشتر و دهشتبارتر سرمایه به سطح زندگی و حقوق کارگران است. این تعرض در جامعهٔ سرمایه داری ایران بسان سایر جوامع سرمایه داری مشابه بسیار وحشیانه است. کارگر ایرانی زیر فشار فقر و

گرسنگی و فلاکت حتی خیال صرف غذا در رستوران، حتی سالی یکبار هم به سرش نمی زند. او مجبور است که غذای روزانه اش را در خانه پخت و پز نماید و وقت بسیار زیادی را نیز به این کار اختصاص دهد. لباس خود و فرزندانش را بجای آنکه در رختشویخانه همگانی شستشو کند، این کار در درون خانه و با تحمل صدها مشکل و مقدار معینی هزینه انجام دهد. خانه مسکونی اش را زیر فشار کم درآمدی و فقر خودش تعمیر و مرمت نماید. حتی در بسیاری موارد آب آشامیدنی اش را از فاصله ای نسبتاً دور به خانه حمل کند. در بسیاری نقاط برای پخت و پز غذا و گرم کردن اطاق و آلونکش از هیزم بیابان و جنگل استفاده نماید و این هیزم را خود از جنگل تا خانه به دوش کشد. لیست مفصلی از این نوع کارها را کارگران باید به مثابه کار روتین خانگی تقبل کنند، تنها به این دلیل که طبقه سرمایه دار در راستای افزایش و باز هم افزایش سود سرمایه هایش حاضر نیست هیچ امکان رفاهی را برای توده های کارگر به رسمیت بشناسد. از سوی دیگر کارگر در جهنم سرمایه داری و بطور مشخص در دوزخ سرمایه داری ایران باز هم زیر فشار کمی دستمزد و بیحقوقی ناچار است که برای بازتولید نیروی کار خود دو شیفت در روز برای کارفرمایان کار کند. اما کارگری که دو شیفت در روز کار کرده است و بطور معمول چندین ساعت را نیز صرف ایاب و ذهاب میان خانه و محل کار نموده است هیچ وقتی برای پرداختن به کار خانگی برایش باقی نمی ماند. اینجاست که نیروی کار ۱۲ میلیون جمعیت "غیر فعال" و زنده به گور زنان یکبار دیگر بگونه ای کاملاً مفت و مجانی و بدون اینکه هیچ دیناری حق و حقوق از جامعه کاپیتالیستی و طبقه سرمایه دار مطالبه کند، سخت پر بار می گردد. تمامی کار خانگی که کارگر بر اساس یک حق طبیعی باید از طریق شبکه گسترده رفاه همگانی از انجام

آن معاف باشد بر دوش همسر خانه دار وی بدون هیچ مزد و مواجبهی سرشکن می گردد. باز هم سری به ارقام بزنیم. مجموع ساعاتی که برای انجام کارهای خانگی یک خانوار ۴ نفری مورد احتیاج است حداقل به ۸ ساعت در روز یعنی معادل یک شیفت کار روزانه بالغ می شود. زن خانه دار جامعه کاپیتالیستی این ۸ ساعت کار را به همان دلائلی که گفتیم مجانی برای کارفرمایان کار میکند. گفتنی است که جامعه سرمایه داری این واقعیت کریه را در زیر خوارها معیارهای فرهنگی مسموم یا ارزشهای اجتماعی و اخلاقی پاسدار مناسبات کار مزدوری از انظار مخفی می دارد. بطور مثال به محض طرح این مباحثات خانواده متناظر با مقتضیات اجتماعی و فرهنگی رابطه تولید اضافه ارزش را به مثابه سلول مقدس و حیاتی جامعه بشری علم می کند!! و هشت ساعت کار روزانه بدون مزد زن خانه دار را به مثابه امور شخصی خانوادگی هر کارگر توجیه و حتی تقدیس می کند. اما در پس تمامی این خرافه پردازیها و عوامفریبی ها یک حقیقت مسلم مادی و ریاضی نگاه هر کارگر آگاه و با فکری را بسوی خود جلب می نماید. اینکه حق اولیة انسانهاست که زیر پوشش یک شبکه وسیع خدماتی و رفاهی از اختصاص اوقات فراغت و آسایش خویش به کارهای خانگی معاف باشند و درست در شرائط نبود مطلق این شبکه رفاهی است که ۷ ساعت کار مجانی بر همسر خانه دار کارگر تحمیل می گردد. خیلی ساده کارگر و همسر وی بجای اینکه در طول هفته دو نفری و در مجموع ۶۰ ساعت کار کرده باشند حداقل ۱۵۲ ساعت برای سرمایه داران کار می نمایند.

دو شیفت کار در روز و حداقل ۶ روز کار در هفته ۹۶ ساعت

۸ ساعت کار خانگی در روز و در تمامی طول هفته ۵۶ ساعت

مجموع ساعات کار هفتگی انجام یافته توسط زوج کارگر ۱۵۲ ساعت

قبلاً خاطر نشان ساختیم که شمار این گونه زنان خانه دار در جامعه سرمایه داری ایران به ۱۲۰۰۰۰ نفر میرسد. برای اینکه به یک محاسبه سرانگشتی ریاضی در رابطه با میزان صرفه جوئی طبقه سرمایه دار ایران از کار مجانی این زنان دست یابیم باید نخست کل ساعات کار بدون مزد آنان را حساب نمائیم. در این مورد با یک زمان کار ۹۶ میلیون ساعتی در هر روز و یک رقم سرسام آور ۷۳۰۰۰۰۰ (هفت میلیارد و سیصد میلیون) روزانه کار در سال روبرو می گردیم. ما به ازاء پولی این زمان کار حتی با همین سطح بغایت نازل بهای نیروی کار در ایران به رقمی حدود ۷۰۰۰۰۰۰۰ (هفت تریلیون تومان) در سال بالغ می شود. ارقام نجومی و گیج کننده است اما بطور قطع عینی و بدون اغراقند. واقعیت این است که اگر کسی بخواهد بطور عینی و ریاضی اقلام مربوط به چگونگی استثمار طبقه کارگر ایران، میزان نازل بودن بهای نیروی کار در جامعه کاپیتالیستی ایران، ابعاد بیحقوقی و محرومیت زنان و بطور مشخص وضعیت زنان طبقه کارگر را با نگرشی کمونیستی مورد نقد و بررسی قرار دهد باید از لابلای این ارقام و اعداد عبور کند. در اینگونه آناتومی و کند و کاو عینی است که معنای نیروی کار ارزان روشن می گردد. عمق استثمار جنایتکارانه توده های عظیم طبقه کارگر توسط سرمایه داخلی و بین المللی تا حدودی برملا می شود و فراخنای بی مرز و بی انتهای محرومیت و بیحقوقی کارگران تا اندازه ای لمس می شود. در غیر این صورت یعنی صرف حرف زدن از کار ارزان و بیحقوقی زن یا تسلط فرهنگ مردسالاری در جامعه فقط دهن باز کردن برای هیچ چیز نگفتن است. از سکولاریسم و آزادی مطلق زنان حرف زدن بدون نشان دادن شرائط واقعی زیست و کار و جریان عینی استثمار و بیحقوقی آنان و بدون طرح بدیل روشن سوسیالیستی این عینیت به مثابه

تنها راه در هم شکستن و الغاء این وضعیت ضد انسانی سوی عربده کشی و هارت و پوت مبتذل رفرمیستی برای نوعی ابراز وجود منحط فرصت طلبانه هیچ مفهوم دیگری ندارد. به هر حال تمامی این اقدام گنج کننده نفع و صرفه جوئی و سودی که در اینجا نقل کردیم همه و همه به کار کاملاً مجانی و مفتی مربوط می شود که وجود یک جمعیت ۱۲ میلیونی زن "غیر فعال"!! ایرانی به طبقه سرمایه دار ایران تحویل می دهد. وجود این جمعیت کثیر خانه نشین صد البته که خواص بسیار بیشتری نیز رای سرمایه داران دارد. نرخ واقعی بیکاری را از حدود ۵۵٪ به یک نرخ رسمی سرتاسر دروغ ۱۰ در صدی کاهش می دهد و بدینسان بازار عوامفریبی و دروغ بورژوازی را رونق می بخشد. به بیان دیگر وجود یک بیکاری گسترده ۵۰ درصدی در جامعه را استتار میکند. از اینها گذشته سطح انتظارات اقتصادی و رفاهی طبقه کارگر را بطور دهشتباری پائین نگه میدارد. پایه های مادی بیحقوقی و فرهنگ قناعت پیشگی را تحکیم می کند و از این طریق سطح مبارزات کارگران را هر چه عمیق تر تنزل می دهد. همان کاری که دیکتاتوری و ددمنشی نظامی و پلیسی سرمایه بنوبه خود آن را تکمیل می نماید و بالاخره خیلی چیزهای دیگر که در اینجا فرصت پرداختن به آنها نیست.

بخش دوم

سرمایه داری ایران و شدت استثمار طبقه کارگر

در بخش پیشین اگر چه نه جامع آما به هر حال کنکرت و آمارگونه به

پاره ای وجود کارکرد سرمایه داری ایران در رابطه با تنزل حداکثر بهای نیروی کار اشاره کردیم. حال به سراغ جنبه های دیگری از عمق و شدت استثمار طبقه کارگر ایران توسط سرمایه اجتماعی ایران و کل سرمایه بین المللی می رویم. ببینیم که کارگران در قبال حداقل بهای نیروی کارشان چه تولید می کنند. رابطه میان کار پرداخت شده و پرداخت نشده طبقه کارگر چگونه است و حجم یا مقدار اضافه ارزشی که توده های کارگر ایران برای طبقه سرمایه دار ایران و جهان تولید میکنند در چه سطحی سیر می کند. تأکید میکنیم که در اینجا یعنی در حوصله این نوشته بسیار مختصر و مقدماتی ما صرفاً به ذکر پاره ای موارد عام از بخش های مختلف اقتصاد یا در واقع عرصه های متفاوت پیش ریز و ارزش افزائی سرمایه اجتماعی بسنده می کنیم. ما خواهیم کوشید تا به میزان توان و اطاعتی که بدست می آوریم این بحثها را هر چه بیشتر کنکرت نمائیم. بطور مثال گفتمان آماری عام مربوط به سرمایه بخشهای صنعت، کشاورزی، تولیدات مواد غذایی، معادن و... را با بررسی چگونگی استثمار نیروی کار و ارزش افزائی سرمایه در هر واحد تولیدی یا اقتصادی جامعه تکمیل کنیم و آنتاتومی وضعیت موجود را با هدف تجهیز پرولتاریا برای لغو این وضعیت هر چه بیشتر گسترش و عمق بخشیم. عجلتاً در همین سطح عام و اولیه از بخش صنایع و آمار مربوط بدان شروع می کنیم.

نرخ تقریبی استثمار در واحدهای صنعتی

بر پایه آمار رسمی رژیم اسلامی سرمایه، در طول سال ۱۳۷۳ مجموع بخش گردشی سرمایه ثابت شامل مواد خام و اولیه، لوازم بسته بندی، ابزار و وسائل مصرف شده، گاز طبیعی، برق، آب، پرداختی بابت خدمات

صنعتی و... که توسط کارگاههای بزرگ صنعتی کشور یعنی کارگاههای دارای بیش از ۱۰ کارگر پیش ریز شده است به رقمی حدود ۶۰۰ ۰۰۰ ۶۰۶ ۰۹۲ ۲ (دو هزار و نود و دو میلیارد و ششصد و شش میلیون و ششصد هزار تومان) بالغ شده است.

از این مقدار بطور مثال ۴۲۲ ۴۲۳ ۲۰۰ ۰۰۰ تومان در کارخانه های تولید مواد غذایی و آشامیدنی، ۲۷۹ ۶۳۶ ۵۰۰ ۰۰۰ تومان در واحدهای پوشاک، ۲۱۵ ۸۹۷ ۳۰۰ ۰۰۰ در صنایع شیمیائی، ۶۰۰ ۰۰۰ ۳۳۸ ۳۰۵ در فلزات اساسی، ۱۲۲ ۸۸۹ ۱۰۰ ۰۰۰ در تولید وسائل نقلیه موتوری و بقیه در سایر رشته های تولیدی سرمایه گذاری شده است. جدول زیر کل ارقام مربوط به تشکیل بخش گردش سرمایه ثابت در تمامی واحدهای بزرگ صنعتی در طول سال ۷۳ را نشان می دهد.

ارزش سرمایه گذاریهای صنعتی بر حسب نوع رشته های تولید (به تومان

(*

رشته تولیدی ارزش مواد خام و اولیه، لوازم بسته بندی، وسائل مصرف شده، گاز، برق و سایر مواد سوختی، آب، خدمات صنعتی

۴۲۲ ۴۲۳ ۲۰۰ ۰۰۰	مواد غذایی و آشامیدنی
۷ ۵۱۴ ۷۰۰ ۰۰۰	توتون و تنباکو
۲۷۹ ۶۳۶ ۵۰۰ ۰۰۰	نساجی
۱۶ ۸۸۱ ۳۰۰ ۰۰۰	تولید پوشاک
۳۷ ۳۹۹ ۰۰۰ ۰۰۰	چرم و دباغی
۱۳ ۴۶۵ ۸۰۰ ۰۰۰	چوب و چوب پنبه
۴۶۵ ۳۸۷ ۰۰۰ ۰۰۰	کاغذ و محصولات کاغذی
۱۸ ۴۴۴ ۹۰۰ ۰۰۰	چاپ و انتشار

٣٩ ٢٦٥ ٢٠٠ ٠٠٠	توليد زغال كك و وسائل پالایشگاهها
٢١٥ ٨٩٧ ٣٠٠ ٠٠٠	محصولات شیمیائی
٧٩ ٦٠٨ ٨٠٠ ٠٠٠	لاستیک و پلاستیک
١٢٣ ٤١٤ ٣٠٠ ٠٠٠	محصولات معدنی
٣٣٨ ٣٠٥ ٦٠٠ ٠٠٠	فلزات اساسی
٧٣ ٧٠٦ ٤٠٠ ٠٠٠	صنایع فابریکی
١٢٨ ١٩١ ٢٠٠ ٠٠٠	ماشین آلات و تجهیزات
٢ ٦٩٦ ٩٠٠ ٠٠٠	ماشین آلات محاسباتی
٥٤ ٥١٧ ٧٠٠ ٠٠٠	ماشین آلات مولد و انتقال برق
٢٠ ٣٨٦ ٧٠٠ ٠٠٠	صنایع الکترونیکی
١١ ٦٣٦ ٩٠٠ ٠٠٠	وسائل پزشکی و ساعت مچی
	بقیه جدول صفحه قبل

رشته تولیدی ارزش مواد خام و اولیه، لوازم بسته بندی، وسائل مصرف شده، گاز، برق و سایر مواد سوختی، آب، خدمات صنعتی

١٢٢ ٨٨٩ ١٠٠ ٠٠٠	وسائل نقلیه موتوری
١٣ ٠٤٥ ٩٠٠ ٠٠٠	سایر وسائل حمل و نقل
١٣ ٨١٢ ٤٠٠ ٠٠٠	صنایع میلان و...
١٢ ٩٢٨ ١٠٠ ٠٠٠	کشت و صنعت و بازیافت

جمع ٢ ٠٩٢ ٦٠٦ ٦٠٠ ٠٠٠

* مأخذ: سالنامه آماری کشور ١٣٧٤. مرکز آمار. سازمان برنامه و بودجه

در همین سال مطابق اعلام منابع رسمی سرمایه، بهای فروش محصولات صنعتی تولید شده در این واحدها حداقل به ۰۰۰ ۰۰۰ ۰۶۳ ۶۱۵ ۳ تومان بالغ شده است. میزان تفکیک شده بهای ناشی از محصولات تولید شده در رشته های مختلف را از روی جدول زیر می توان مشاهده نمود.

ارزش محصولات سالانه کارخانه های بزرگ صنعتی بر حسب رشته

تولیدی (به تومان) *

رشته	بهای محصولات سالانه	تولیدی
	۶۲۵ ۶۰۳ ۳۰۰ ۰۰۰	مواد غذایی و آشامیدنی
	۲۵ ۲۲۵ ۱۰۰ ۰۰۰	توتون و تنباکو
	۴۳۰ ۱۵۶ ۴۰۰ ۰۰۰	نساجی
	۲۸ ۱۱۰ ۰۰۰ ۰۰۰	تولید پوشاک
	۵۵ ۹۰۳ ۳۰۰ ۰۰۰	چرم و دباغی
	۲۵ ۶۲۳ ۱۰۰ ۰۰۰	چوب و چوب پنبه
	۸۱ ۲۳۱ ۳۰۰ ۰۰۰	کاغذ و محصولات کاغذی
	۳۲ ۶۱۶ ۵۰۰ ۰۰۰	چاپ و انتشار
	۱۱۳ ۰۸۶ ۴۰۰ ۰۰۰	تولید زغال کک و وسائل پالایشگاهها
	۴۳۴ ۱۲۸ ۴۰۰ ۰۰۰	محصولات شیمیائی
	۱۲۸ ۶۵۰ ۹۰۰ ۰۰۰	لاستیک و پلاستیک
	۲۸۳ ۱۹۳ ۲۰۰ ۰۰۰	محصولات معدنی
		بقیه جدول صفحه قبل

ارزش محصولات سالانه کارخانه های بزرگ صنعتی بر حسب رشته تولیدی (به تومان) *

تولیدی	بهای محصولات سالانه
فلزات اساسی	۵۶۵ ۲۵۴ ۳۰۰ ۰۰۰
صنایع فابریکی	۱ ۳۵۰ ۳۴۴ ۰۰۰ ۰۰۰
ماشین آلات و تجهیزات	۲۳۸ ۳۱۸ ۴۰۰ ۰۰۰
ماشین آلات محاسباتی	۶ ۴۸۳ ۶۰۰ ۰۰۰
ماشین آلات مولد و انتقال برق	۸۶ ۵۷۲ ۵۰۰ ۰۰۰
صنایع الکترونیکی	۳۲ ۵۲۶ ۲۰۰ ۰۰۰
وسایل پزشکی و ساعت مچی	۱۸ ۹۸۷ ۶۰۰ ۰۰۰
وسایل نقلیه موتوری	۱۹۹ ۳۰۶ ۳۰۰ ۰۰۰
سایر وسایل حمل و نقل	۲۵ ۲۵۸ ۳۰۰ ۰۰۰
صنایع مبلمان و...	۲۳ ۷۱۲ ۵۰۰ ۰۰۰
کشت و صنعت و بازیافت	۲۰ ۰۸۱ ۲۰۰ ۰۰۰
جمع	۳ ۶۱۵ ۰۶۳ ۰۰۰ ۰۰۰

* مأخذ: سالنامه آماری کشور ۱۳۷۴. مرکز آمار. سازمان برنامه و بودجه

برای اینکه بتوانیم میزان ارزش اضافی تولید شده توسط کارگران و نرخ اضافه ارزش در هر رشته تولیدی را محاسبه کنیم، طبیعتاً به پارامترهای دیگری سوای آنچه در این جدولها ذکر شده است نیاز داریم. ما این پارامترها را بررسی و در محاسبات خویش وارد خواهیم نمود. اما در این میان به میزان استهلاك سالانه سرمایه فیکس واحدهای صنعتی یعنی بهای استهلاك ماشین آلات اصلی آنها هیچ دسترسی نداریم. تنها کاری

که در این رابطه توانسته ایم انجام دهیم این است که در انتهای بررسی خود، کل اعتبارات سالانه بودجه دولتی سرمایه داری را که زیر عنوان "پرداختهای امور اقتصادی" به تشکیل سرمایه فیکس اختصاص داده شده است بجای مبلغ مربوط به استهلاک سالانه سرمایه واریز محاسبه کنیم. این امر طبیعتاً نقص کار ما را بر طرف نمی کند و دقت لازم ارقام را بهیچوجه تضمین نمی نماید اما ما اولاً چاره دیگری نداشتیم، زیرا در آمارهای جمهوری اسلامی دستیابی به چنین داده هائی ممکن نبود، ثانیاً فکر می کنیم که بهای استهلاک سالانه سرمایه ثابت بویژه با توجه به ترکیب ارگانیک نازل سرمایه ها در جامعه ما، در مجموع بیش از میزان "پرداختهای امور اقتصادی" مندرج در بودجه دولتی نباشد. به هر حال با این یادآوری به سراغ سایر داده ها و پارامترها می برویم. در آمار دولتی سال ۱۳۷۳ جمهوری اسلامی هیچ رقم مشخصی در باره شمار کارگران واحدهای صنعتی نیز داده نشده است، بلکه تنها به رقم ۸۵۳۰۸۹ بعنوان تعداد کل کارکنان یعنی مجموع کارگران و کارفرمایان و مدیران و.... اشاره شده است. اما ما در بخش دیگری از گزارشات آماری رژیم به داده هائی برخورد میکنیم که می تواند تا حدودی در این زمینه راهگشا باشد. مطابق این گزارش حدود ۱ ۸۰۰ ۰۰۰ نفر از کل ۲ ۰۱۴ ۰۰۰ کارکنان بخش صنعت را کارگران اعم از مولد و غیر مولد تشکیل می دهند. این بدان معنی است که نسبت کارگران به کل کارکنان را می توان چیزی نزدیک به ۸۹٪ برآورد نمود. حال اگر همین نسبت را به کارگاههای بزرگ صنعتی تعمیم دهیم به رقم ۷۵۲ ۰۰۰ کارگر خواهیم رسید. در مورد میزان حقوق ماهانه یا سالانه کارگران نیز گزارشات آماری سرمایه کاملاً ساکت مانده است اما این میزان را در رابطه با کل ۸۵۳ ۰۸۹ کارکنان صنایع بزرگ حدود ۳۰۰ ۰۰۰ ۰۱۹ ۴۳۲ تومان ذکر کرده است. اگر از

تمامی تفاوت فاحش و خیره کننده میان حقوق کارگران از یکسو و مدیران و متخصصان از سوی دیگر صرفنظر کنیم آنگاه ناچار خواهیم شد که رقمی بالغ بر ۵۰۰ ۰۰۰ تومان دستمزد سالانه را برای هر کارگر و مبلفی حدود ۳۷۶ ۰۰۰ ۰۰۰ ۰۰۰ تومان را برای کل کارگران مود و غیرمولد صنایع بزرگ کشور ملاک محاسبه قرار دهیم و این در حالی است که در طول همین مدت ۱۰۰ ۰۰۰ ۴۳۷ ۰۹۰ (یکهزار و نود میلیارد و چهارصد و سی و هفت میلیون و یکصد هزار) تومان سود خالص عاید کارفرمایان شده است. جدول زیر تصویر نسبتاً روشنی از وضعیت استثمار و بیحقوقی کارگران در یکسو و میزان بهره کشی و سود سرمایه داران از کار پرداخت نشده طبقه کارگر بدست میدهد.

محاسبه نرخ استثمار کارگران و نرخ سود سرمایه داران در صنایع بزرگ در

سال ۱۳۷۳ *

۲ ۰۹۲ ۶۰۶ ۶۰۰ ۰۰۰	تومان	هزینه تشکیل سرمایه ثابت سالانه
۳۷۶ ۰۰۰ ۰۰۰ ۰۰۰		انواع پرداختی به کارگران (سرمایه متغیر)
۲ ۴۶۸ ۶۰۶ ۶۰۰ ۰۰۰		مجموع سرمایه ثابت و متغیر
۳ ۶۱۵ ۰۶۳ ۰۰۰ ۰۰۰		بهای محصولات تولید شده
۱ ۱۴۶ ۴۵۶ ۴۰۰ ۰۰۰		ارزش اضافی تولید شده در سال
		بقیه جدول صفحه قبل
۷۵۲ ۰۰۰	نفر	مجموع کل کارگران
۳۰۵ %	#	نرخ اضافه ارزش
۴۶ %		نرخ سود
۱ ۵۲۷ ۲۰۲	تومان	اضافه ارزش تولید شده توسط هر کارگر
۵۰۰ ۰۰۰	تومان	میزان دستمزد سالانه هر کارگر

مأخذ: استخراج شده از سالنامه آماری مرکز آمار. سازمان برنامه و بودجه. ۱۳۷۴

یادآوری می‌کنیم که در محاسبه دستمزد کارگران مطلقاً، به حقوق رسمی و متعارف آنها اکتفاء نشده است. کل پرداختی‌ها از جمله هزینه احتمالی ایاب و ذهاب و کمک به غذا، پاداش، عیدی و تمامی اقلام دیگر نیز منظور شده است. از این گذشته همانطور که بالاتر گفتیم اختلاف حقوق میان مدیران شرکتها و کارگران ساده که خود رقم بسیار فاحشی را تشکیل می‌دهد اصلاً در این بررسی محاسبه نگردیده است. نسبت ۸۹٪ کارگران به کل کارکنان نیز بطور قطع نسبت معقولی نیست. درصد شاغلانی که نه بخش کارگران مولد تعلق دارند و نه در عداد کارگران غیر مولد می‌باشند نسبت به کل ابوابجمعی کارگاهها معمولاً بگونه‌ای محسوس پائین تر از چیزی است که ما در اینجا بحساب آورده ایم. به همه این پارامترها باید این نکته تعیین کننده و مهم را نیز اضافه کنیم که در مجموع حدود ۱۰۸ ۰۰۰ نفر از این کارگران را افراد زیر ۱۴ سال و بطور تقریب ۲۷۰ ۰۰۰ نفر آنها را افراد بین ۱۴ تا ۱۹ سال تشکیل می‌دهند. این جمعیت ۳۷۸ ۰۰۰ نفری بویژه بخش نخست آن حتی در قیاس با سایر کارگران از نازل ترین میزان دستمزد برخوردارند. هیچ نیاز به توضیح نیست که چشم پوشی از کلیه این اقلام موجب هر چه پائین تر نشان دادن نرخ استثمار کارگران و نرخ سود سرمایه داران گردیده است. اگر تمامی این تفاوتها را که ما از قلم انداخته ایم بطور دقیق در محاسبات وارد سازیم آنگاه مسلماً با نرخ استثمار و نرخ سود بسیار کلان تری مواجه خواهیم شد. شاید نرخ اضافه ارزشی به میزان حداقل ۴۰٪ و نرخ سودی بالاتر از ۶۰٪ نزدیک ترین احتمال این برآورد خواهد بود. ما در ادامه صحبت مجدداً به این بحث حداقل در همین سطح عام بر میگردیم، اما در اینجا

موقتاً به همین اشاره کوتاه بسنده می کنیم و به سراغ یکی دیگر از عرصه های استثمار طبقه کارگر می رویم.

سرمایه و استثمار کارگران در بخش معادن (غیر از نفت و گاز)

در سال ۱۳۷۳ قریب ۵۸۰ ۴۰ کارگر ماهر و غیر ماهر در معادن مختلف کشور مشغول کار بوده اند. این عده حدود ۲۰۳ ۵۵ تن مواد معدنی از نوع سنگ مس، زغال سنگ، سنگ آهن، سنگ طلا، منگنز، سرب، زرنیخ، نمک، میکا، فیروزه، خاک سرخ و سایر سنگها و املاح کانی به ارزش ۴۰۰ ۷۸۰ ۱۱۸ تومان تولید کرده اند. کل هزینه مربوط به تشکیل سرمایه ثابت این معادن در طول این مدت بالغ بر ۶۰۰ ۶۴۲ ۲۷ تومان بوده است. منابع رسمی رژیم در ادامه گزارش خود میزان ارزش مازاد تولید شده توسط کارگران این بخش اقتصاد را حدود ۸۰۰ ۱۳۷ ۹۱ تومان ذکر نموده است. جدول زیر مقادیر تولید در برخی معادن مهم را به تفکیک نشان می دهد.

شمار کارگران و میزان ارزش و اضافه ارزش تولید شده در معادن سال

۱۳۷۳ *

نوع معدن	شمار کارگران	مقدار تولید(تن)	بهای سرمایه ثابت	فروش(تومان)
زغال سنگ	۱۲۸۹۵	۱۲۹۳۰۰۰	۴۹۲۰۴۰۰۰۰۰	۲۰۸۵۱۵۰۰۰۰۰
سنگ آهن	۲۳۴۳	۵۰۱۷۰۰۰	۳۱۷۵۶۰۰۰۰۰	۱۱۲۹۷۰۰۰۰۰۰
سرب و روی	۱۸۹۶	۱۴۹۰۰۰	۱۹۹۳۱۰۰۰۰۰	

				۶۷۲۳۶۰۰۰۰۰
۱۸۷۸۴۰۰۰۰۰۰	۲۱۳۴۱۰۰۰۰۰	۳۹۴۰۰۰	۱۹۲۲	سنگ مس
	۷۵۰۸۰۰۰۰۰۰	۳۵۴۰۰۰	۱۴۴۸	کرومیت
				۶۲۶۹۳۰۰۰۰۰
۵۸۷۴۴۰۰۰۰۰۰	۵۹۱۷۸۰۰۰	۷۴۳۷		شن و ماسه
				۱۸۶۳۴۵۰۰۰۰۰
۱۵۸۱۱۴۰۰۰۰۰۰	۳۱۷۸۹۰۰۰۰۰	۵۳۸۷۰۰۰	۴۰۹۲	سنگ زینتی
۷۴۱۱۷۰۰۰۰۰۰	۲۲۶۰۶۰۰۰۰۰	۲۶۹۰۰۰۰۰	۲۱۵۷	آهک
۲۴۵۴۶۰۰۰۰۰۰	۷۶۱۵۰۰۰۰۰	۷۹۴۸۰۰۰	۱۰۹۹	گچ
۳۲۸۸۰۰۰۰۰۰	۶۵۰۰۰۰	۱۵۱۹		کائولن
				۱۹۴۱۴۰۰۰۰۰

* مأخذ: استخراج از سالنامه آماری کشور. مرکز آمار. سازمان برنامه و بودجه

در اینجا نیز ما با هیچ رقمی مشخصی پیرامون میزان دستمزد پرداخت شده به کارگران برخورد نمی‌کنیم. اما آمار رژیم اسلامی جمع کل پرداختی به کارکنان را ۲۷۰۷۷۵۰۰۰۰۰۰ گزارش نموده است. از آنجا که شمار کل کارکنان در این گزارش حدود ۵۵۱۸۲ نفر درج شده است باز هم با صرف نظر اجباری از تفاوت فاحش میان دستمزد کارگران و حقوق مدیران یا سایر عناصر غیر کارگر به یک دستمزد متوسط ۵۰۰ ۰۰۰ در سال برای هر کارگر خواهیم رسید. اگر این رقم را در شمار کل کارگران ضرب کنیم مجموع دریافتی سالانه آنان مبلغی حدود ۲۰ ۲۹۰ ۰۰۰ ۰۰۰ تومان خواهد بود. با در نظر گرفتن همه این ارقام می‌توانیم میزان ارزشها و اضافه ارزشهای تولید شده توسط کارگران در طول این سال را به شرح زیر محاسبه نماییم.

میزان ارزش و اضافه ارزش تولید شده توسط کارگران معادن در ۱۳۷۳ *

هزینه تشکیل سرمایه ثابت سالانه	۰۰۰	۶۰۰	۶۴۲	۲۷	تومان
انواع پرداختی به کارگران (سرمایه متغیر)	۰۰۰	۰۰۰	۲۹۰	۲۰	
سایر پرداختی ها	۰۰۰	۵۰۰	۷۸۷	۶	
مجموع سرمایه ثابت و متغیر	۰۰۰	۱۰۰	۷۲۰	۵۴	
بهای محصولات تولید شده	۰۰۰	۴۰۰	۷۸۰	۱۱۸	
ارزش اضافی تولید شده در سال	۰۰۰	۳۰۰	۰۶۰	۶۴	
مجموع کل کارگران	۵۸۰	۴۰			نفر
نرخ اضافه ارزش	۳۲٪				
نرخ سود	۱۲٪				
اضافه ارزش تولید شده توسط هر کارگر	۶۱۷	۵۷	۱		تومان
میزان دستمزد سالانه هر کارگر	۵۰۰	۰۰۰			تومان

* مأخذ: مستخرج از سالنامه آماری کشور. مرکز آمار. سازمان برنامه و

بودجه

جای هیچ تردیدی نیست که ارقام و گزارشات منابع بورژوازی حتی دقیقترین و جامعترین پژوهشهای بر تافته از مراکز رسمی ممالک پیشرفته سرمایه داری نیز با توجه به مبانی و چهارچوبهای خاص کاپیتالیستی اش هیچ رد و نشان روشنی از میزان استثمار طبقه کارگر بدست نمیدهد. این معضل در رابطه با سیستم آمارگیری و معیارهای پژوهش جمهوری اسلامی که اساساً با فرهنگ متعارف مطالعاتی مراکز علمی سرمایه نیز سخت بیگانه است بالطبع ابعاد بسیار عمیق تری پیدا می کند. با همه اینها

یک نگاه بسیار سطحی به همین ارقام و گزارشات می تواند هر کارگر ایرانی را نسبت به ریشه های واقعی سیه روزی و بیحقوقی و فقری که تحمل می کند تا حدودی آشنا سازد. ما از بررسی درآمدهای کلان سرمایه های نفتی که به دلیل رانت تفاضلی و شرائط انحصاری ویژه اش در کنار استثمار دردناک ۴۰۰۰۰۰ کارگر ایرانی سهم عظیمی از کار پرداخت نشده طبقه کارگر بین المللی را نیز به حساب طبقه بورژوازی و سرمایه اجتماعی ایران سر ریز می سازد آغاز نکردیم. بر عکس به سراغ کارگران معادن و صنایع رفتیم که عمال بورژوازی هر روز و هر ساعت از تنگناهای بازتولید و موانع سودآوری آنها سخن میگویند و در این راستا از هیچ خدعه و عوامفریبی ابا نمی نمایند. دیدیم که در همین صنایع و معادن هر کارگر در قبال یک حقوق ماهانه ۴۰۰۰۰۰ تومانی یا کمتر سالی حداقل ۱۵۰۰۰۰۰ تا ۱۶۰۰۰۰۰ تومان سود خالص به سرمایه داران و دولت آنها تحویل می دهد. ما همانگونه که گفته ایم و همانگونه که درونمایه و خصلت کار آگاهگرانه طبقاتی و سوسیالیستی ماست این بررسی ها را به تمامی تا و پود عینیت کاپیتالیستی وضعیت موجود توسعه میدهیم و خواهیم کوشید تا چراغ بدست همه آحاد طبقه کارگر را به عمق استثماری که می شود و به ریشه های واقعی فلاکت و سیه روزی خویش آگاه سازیم. این کار را یقیناً انجام خواهیم داد تا نشان دهیم که میدان واقعی پیکار پرولتاریا در کجا قرار دارد و چگونه همه گرایشات سیاسی موجود از راست تا چپ برای دور ساختن وی از این میدان واقعی پیکار تقلا می نمایند. به هر حال پرداختن به این مسائل یکی از اساسی ترین محورهای کار روتین کمونیستی ما در میان پرولتاریا خواهد بود. اما آنچه که عجالتاً و بطور بسیار فشرده قصد درنگ بر روی آن را داریم، طرح چند نکته عمومی و سپس گفتگوئی مختصر حول هر

کدام از آنها است.

در گزارشات دیدیم که هر کارگر ایرانی حداقل بیش از ۳ برابر آنچه که خود در طول سال بعنوان دستمزد دریافت می دارد سود به سرمایه داران و دولت آنها تحویل میدهد. دقیق تر بگوئیم هر کارگر حداکثر بین ۲۰٪ تا ۲۵٪ کار سالانه اش به خودش تعلق میگیرد و حدود ۷۵٪ تا ۸۰٪ کل کارش به مالکیت طبقه سرمایه دار ایران در می آید و به سرمایه این طبقه تبدیل می شود. بطور مثال اگر در روز ۸ ساعت کار می کند تنها ۲ تا ۵، ۲ ساعت از این کار روزانه صرف وسائل معیشتی خود و خانواده اش یا در واقع بازتولید نیروی کارش می گردد و ۵، ۵ تا ۶ ساعت آن یگراست به سرمایه طبقه سرمایه دار اضافه میشود. این را نیز در نظر بیاورید که مطابق همین آمارها حدود ۶ میلیون از جمعیت طبقه کارگر را در همین سال مورد بررسی ما، کارگران مولد تشکیل می دهند. این بدان معنی است که ۶ میلیون از فروشندگان نیروی کار کارگرانی هستند که نیروی کار آنها توسط سرمایه خریداری و در پروسه تولید مصرف می گردد. به بیان روشنتر همه آنها کارگرانی هستند که با کارشان بطور مستقیم اضافه ارزش تولید میکنند و ۳ تا ۴ برابر دستمزدشان به سرمایه داران سود می دهند. این ۶ میلیون در واقع یک جمعیت بزرگ ۳۰ میلیونی را نیز با همان دستمزد اندک روزانه شان اداره می کنند، زیرا هر کدام آنها بطور معمول تمامی هزینه امرار معاش خانواده خویش را پرداخت می کنند. نخستین سؤال بسیار اساسی و مهم در اینجا این است که اگر این ۶ میلیون کارگر با ۲۰٪ تا ۲۵٪ محصول کار سالانه خویش تمامی هزینه زندگی ۳۰ میلیون جمعیت جامعه یعنی بیش از نصف کل جمعیت کشور را تأمین و پرداخت می کنند پس مابقی ۸۰٪ حاصل کار و زحمت سالانه آنها چه میشود و به کجا میرود؟! مالکان سرمایه و

دولت آنها مسلماً جواب خواهند داد که این ۸۰٪ صرف تهیه امکانات اجتماعی و رفاهی اتباع جامعه می شود!! پاسخ عمیقاً عوامفریبانه ای که برای هر کارگر آگاهی قطعاً چندان بار و خشم آور خواهد بود. اما حتی همین جواب سرتاسر فریب و دروغ می تواند ذهن بسیاری از کارگران ساده و ناآگاه را آلوده و مشوب سازد. این طبیعت سرمایه یا مناسبات کار مزدوری است که کلیه واقعیات اقتصادی و اجتماعی و هر چه هست و نیست را وارونه تصویر می کند. بنیاد رابطه سرمایه بر وارونه سازی کلیه حقایق اجتماعی و انسانی استوار است. سرمایه هیچ منشأ و موجودی سوی کار پرداخت نشده کارگران ندارد اما بسان نیروی قاهر و خداگونه بر هست و نیست کارگران حکومت میکند و مالکان خود را که تصرف کنندگان مفتخوار و متجاوز کار پرداخت نشده های کارگرد بر تمامی بود نبود کارگران مسلط میگرداند. سرمایه در جریان توسعه اجتماعی و مدنی خود، به بیان دیگر در پروسه بازتولید فرهنگ، ایدئولوژی سیاست و معیارهای حقوقی خود تمامی اینها را به مشابه ابزاری برای بازگونه نشان دادن همان واقعیت کریه استثمارگری خود بکار می گیرد. این بدان معنی است که سیاست، اندیشه، اخلاق، حقوق، فرهنگ و کل وجود اجتماعی بورژوازی در خدمت جعل حقایق روشن رابطه کار و سرمایه است. از همین روی جای هیچ تعجیبی نخواهد بود اگر نمایندگان سیاسی و دولتمردان وقیح سرمایه داری در قبال این پرسش که بر سر ۸۰٪ محصول باقی مانده کار کارگران چه می آید؟ پاسخ دهند که گویا آن را صرف تهیه امکانات اجتماعی و رفاهی شهروندان میکنند!! آنان چنین خواهند گفت تا از این طریق رابطه سرمایه یعنی منشأ و اساس تمامی استثمار و بیحقوقیهای طبقه کارگر را پرده پوشی کنند. در مقابل این کارگرانند که باید با سری هوشیار و آگاه عمق استثمار خویش توسط

سرمایه را با ژرف نگری تمام کند و کاو نمایند و آگاهی به این واقعیت را به سلاح نیرومند پیکار سرنوشت ساز خویش علیه سرمایه تبدیل کنند. کارگران باید چنین کنند و ما نیز در گیر و دار انجام همین کاریم. ببینیم که به راستی طبقه سرمایه دار و دولت سرمایه داران با محصول کار کارگران چه می کنند؟ در همین راستا ما ادعای آنان پیرامون بذل و بخش امکانات رفاهی و اجتماعی به کارگران!!! را نیز مورد بررسی قرار خواهیم داد. اما پاسخ دقیق، سنجیده و واقع بینانه به این مسائل نیازمند توضیح روشن چند نکته اساسی مربوط به رابطه کار و سرمایه و پروسه بازتولید سرمایه اجتماعی بطور کلی است. این نکات عبارتند از:

۱. تا اینجا ما از شدت استثمار کارگران و نرخ اضافه ارزشی که از قبل کارپرداخت نشده آنها عاید سرمایه میشود صحبت نموده ایم. این گفتگو طبیعتاً وضعیت استثمار و موقعیت کل طبقه کارگر در مقابل سرمایه را در بر نمیگیرد. بخشی از طبقه کارگر در همان حال که بشدت توسط سرمایه استثمار می شود، و نیروی کارش در بازتولید کل سرمایه اجتماعی مورد استفاده سرمایه قرار می گیرد، اما بطور مستقیم اضافه ارزشی تولید نمی نماید.

۲. سرمایه اجتماعی در تشکیل بخش ثابت خود کلاً و در سطح جامعه بطور کلی صرفنظر از هزینه های خاصی که به هر سرمایه مجزا تعلق میگیرد متحمل برخی مخارج عام و سراسری از نوع راهها و بنادر یا سدها و مخازن آب و نظائر اینها میگردد که در بررسی پروسه بازتولید کل سرمایه باید مورد توجه قرار گیرد.

۳. باید به این نکته اساسی و مهم نیز توجه داشت که میزان اضافه ارزشی که سرمایه اجتماعی هر جامعه نصیب خود میسازد مگر در مواردی بسیار نادر و استثنائی عین آن اضافه ارزشی نیست که در پروسه

بازتولید داخلی و در جریان استثمار مستقیم طبقه کارگر همان جامعه تولید شده باشد. بطور مثال سرمایه اجتماعی ایران به دلیل موقعیت انحصاری معینی که در تولید و صدور نفت دارد و رانت تفاضلی بسیار عظیمی که از این بابت دریافت می‌دارد، هر سال مبالغ بسیار کلانی اضافه ارزش ناشی از استثمار پرولتاریاری سایر کشورها را نیز به خود اختصاص می‌دهد. در مقابل، نرخ اضافه ارزشی که ما در همین مقاله و در چند سطر پیش ضمن یک بررسی عینی آماری و ریاضی برای بخشهایی از سرمایه اجتماعی ایران محاسبه نمودیم بطور واقعی بسیار پائین تر از نرخ اضافه ارزش تولید شده توسط کارگران مورد استثمار این بخش سرمایه است. نرخ اضافه ارزش در اینجا با توجه به میزان اضافه ارزشی محاسبه شده است که سرمایه اجتماعی ایران در جریان سامان پذیری خود در درون کل بازار بین المللی سرمایه داری و با تبعیت از قوانین نرخ سود عمومی این بازار کسب کرده است. سرمایه اجتماعی ایران به دلیل بارآوری اجتماعی بسیار کمتر، در مقایسه با سرمایه اجتماعی ممالک پیشرفته تر غربی معمولاً بخشی از اضافه ارزش تولید شده توسط طبقه کارگر ایران را به نفع سرمایه های اخیر از دست می‌دهد.

اینها موضوعاتی هستند که در تحلیل و برآورد وضعیت استثمار پرولتاریای ایران باید مورد توجه قرار گیرند و نتایج آنها باید در محاسباتی که پیش تر انجام داده ایم منظور گردد. کوشش ما نیز بر این است که همه این جوانب را حتی الامکان در نظر گیریم. درست بر همین پایه پیش از پرداختن به هر نوع نتیجه گیری قطعی به سراغ توضیح و برآورد آماری نتایج مربوط به پبرخی از این مؤلفه ها می‌رویم.

سرمایه اجتماعی و بخش غیرمولد طبقه کارگر

جلوتر گفتیم که حدود ۶ میلیون نفر از طبقه کارگر ایران را کارگران مولد تشکیل می‌دهند، کار مولد کاری است که اضافه ارزش تولید می‌کند و مستقیماً به سرمایه مبدل می‌گردد. به بیان دیگر کار مولد هر دو فاز مبادله یعنی هم فروش نیروی کار توسط کارگر و هم مصرف این نیرو در پروسه تولید بوسیله سرمایه را در بر می‌گیرد. بر همین مبنی کارگر مولد کارگری است که نیروی کارش با سرمایه مولد مبادله می‌شود و سرمایه دار در جریان مصرف این نیرو در پروسه تولید، به ارزشی بسیار بالاتر از آنچه در قبال بهای خرید نیروی کار پرداخته است دست می‌یابد. همانگونه که قبلاً اشاره کردیم همه آحاد طبقه کارگر یک جامعه بطور قطع کارگران مولد نیستند. تقسیم کار کاپیتالیستی خود متناظر با وجود و توسعه عرصه هائی از پیش ریز سرمایه است که از یکسو اجزاء پیوسته کل پروسه بازتولید سرمایه اجتماعی اند و از سوی دیگر جریان خرید و فروش و مصرف نیروی کار در آنها بطور مستقیم با تولید اضافه ارزش همراه نیست. سرمایه هائی که در این عرصه ها پیش ریز می‌گردد سرمایه مولد نیست، به این معنی که نیروی کار خریداری شده را بطور مستقیم در پروسه تولید مصرف نمی‌کند. این بخش از نیروی کار مستقیماً به سرمایه تبدیل نمی‌شود و فاز دوم مبادله با سرمایه را طی نمی‌نماید، درست بر همین مبنی اضافه ارزشی نیز بطور بلاواسطه تولید نمی‌کند. بعنوان مثال کاری که با سرمایه تجاری و پولی مبادله می‌شود از این نوع است. کارگری که نیروی کار خود را به سرمایه غیرمولد می‌فروشد بسان کارگران مولد مورد استثمار سرمایه قرار می‌گیرد و نیروی کار وی در بازتولید سرمایه اجتماعی بطور کلی مورد مصرف سرمایه دار

واقع می شود. هر چند که او تولید کننده مستقیم اضافه ارزش نیست. بخشی از طبقه کارگر را این نوع کارگران تشکیل می دهند. اما همه کارگران غیرمولد از این نوع نیستند. نیروی کار کارگر غیرمولد ممکن است با درآمد مبادله شود. به هر حال جزئی هر چند جزء اندکی از طبقه کارگر در هر جامعه را این عده از کارگران تعیین می کنند. همانگونه که گفتیم در تحلیل دقیق استثمار نیروی کار و رابطه کار و سرمایه، باید موقعیت همه این اقشار کارگری را در نظر گرفت.

در مورد قشری از طبقه کارگر که نیروی کارش را با سرمایه غیرمولد مبادله می کند، می توان به کارگران بخش داد و ستد یا تجارت اشاره کرد. قشری که بسان همه اقشار دیگر طبقه کارگر با تمامی حدت و شدت مورد استثمار واقع می شود، در عین حال که تولید کننده اضافه ارزش نیز نیست. کار این کارگران درست همان کار کارگران مولد مورد نیاز سرمایه است و به همان میزان در پروسه بازتولید کل سرمایه اجتماعی نقش دارد. به این توضیح مارکس پیرامون نقش این قشر از کارگران توجه کنید.

" ولی کار تجاری کاری است که اصولاً برای اینکه یک سرمایه بتواند بعنوان سرمایه تجاری عمل کرده و تبدیل کالا به پول و پول به کالا را میسر سازد ضروری است. این کاری است که ارزشها را تحقق می بخشد ولی هیچ ارزشی نمی آفریند." (سرمایه، ترجمه فارسی. جلد سوم. بخش چهارم ص ۵۴)

سرمایه تجاری بخش پیوسته ای از کل سرمایه است. مظهر نوعی تقسیم کار در پروسه سامان پذیری سرمایه اجتماعی است. وظیفه ای که سرمایه تجاری و پولی انجام می دهد بخش لایتجزائی از پروسه عمومی سامان پذیری و بازتولید کل سرمایه است. آنچه که این بخش سرمایه در وجود

مستقل و متعین خود به مثابه سرمایه تجاری انجام می دهد، کاری است که در غیاب آن، خود سرمایه صنعتی باید انجام می داد. سرمایه تجاری این بخش از پروسه گردش و بازتولید کل سرمایه صنعتی را بشکلی تخصصی بعهدہ میگیرد و درست بر همین مبنی نقش معینی در پائین آوردن هزینه سرمایه گذاری بطور کلی ایفاء می نماید. سود سرمایه تجاری نیز دقیقاً بخشی از سود سرمایه مولد است. به بیان دقیق تر بخشی از کل اضافه ارزشی است که توسط کارگران تحت استثمار مستقیم بخش مولد سرمایه اجتماعی تولید گردیده است. نیروی کاری که توسط سرمایه تجاری استثمار می شود اگر چه اضافه ارزشی تولید نمی کند اما با انجام کاری که بخش مهم آن پرداخت نمی گردد هزینه تحقق یافتن اضافه ارزش را تقلیل می دهد. آنچه که در اینجا بطور خاص مورد نظر ماست. چگونگی استثمار کارگران توسط سرمایه تجاری و نقش این بخش از طبقه کارگر در بازتولید سرمایه اجتماعی از یکسو و محل پرداخت دستمزد این کارگران از سوی دیگر است. مارکس در رابطه با مورد نخست می گوید:

" کارگر تجاری بلاواسطه اضافه ارزش تولید نمی کند. ولی قیمت کار او بوسیله ارزش نیروی کار او یعنی هزینه تولیدی آن تعیین می گردد. در حالی که بکار گرفتن این نیروی کار به منزله فشار وارده، نیروی صادره و فرسایش، همانند هر کار دیگری به هیچوجه بوسیله ارزش نیروی کارش محدود نمیگردد. بنا بر این بین دستمزد او و حجم سودی که او برای تحقق آن به سرمایه دار کمک می کند هیچ رابطه ضروری برقرار نیست. آنچه او برای سرمایه دار هزینه برمیدارد و آنچه نصیب خودش می سازد مقادیر متفاوتی هستند. او منفعت عاید سرمایه دار

میسازد نه اینطور که مستقیماً اضافه ارزش تولید کند، بلکه بدینطریق که او با انجام دادن کاری که تماماً پرداخت نمی شود کمک می کند تا هزینه تحقق یافتن اضافه ارزش تقلیل یابد. "

(همان جا ص ۵۸)

در رابطه با مبنای تأمین دستمزد این قشر از طبقه کارگر که در واقع موضوع اصلی بحث ما در اینجاست مارکس کل پروسه تشکیل سود سرمایه تجاری را مورد بررسی قرار میدهد. او نشان میدهد که تاجر بگاه داد و ستد با سرمایه دار صنعتی به میزان همان سرمایه ای که پیش ریز می کند در اضافه ارزش ناشی از استثمار کارگران مورد استثمار سرمایه مولد سهم میگردد. او همچنین توضیح میدهد که بخش ثابت سرمایه تجاری در همان حال که بشکلی مستقل در مالکیت مجزای سرمایه دار تجاری است و در عین حال که با کار غیر مولد مبادله می شود اما در وسعت بازتولید عمومی سرمایه اجتماعی حالتی مشابه سایر اجزاء سرمایه ثابت پیدا می کند، بگونه ای که تاجر در جریان داد و ستد با سرمایه دار صنعتی نخست استهلاک این سرمایه و سپس سود مربوط به آن را دریافت میدارد. در باره نحوه بازتولید بخش متغیر سرمایه تجاری یا دستمزد کارگران یعنی همان نکته گری بحث ما نیز مارکس مدلل می دارد که بخش متغیر سرمایه تجاری با اینکه اضافه ارزشی پدید نمیآورد، اما اولاً متناسب با نیاز پروسه عمومی بازتولید سرمایه بطور کلی بخشی از سرمایه به بازتولید آن اختصاص داده میشود. ثانیاً در مناسبات میان سرمایه مولد با سرمایه تجاری کل این بخش یا در واقع دستمزد کارگر تجاری بعلاوه سودی که در ازاء کار پرداخت نشده هر کارگر مولد عاید سرمایه شده است به تاجر منتقل می گردد. برای روشن تر شدن بیشتر موضوع مثالی را ذکر می کنیم. در این مثال کل سرمایه جامعه

را **A** در نظر میگیریم. بخشی را که کلاً بصورت مولد پیش ریز شده است **B** و سرمایه تجاری را **C** می نامیم، اجزاء ثابت و متغیر بخش مولد را بترتیب **B1, B2** و اجزاء ثابت و متغیر بخش تجاری سرمایه را بترتیب **C 1, C 2** فرض می کنیم. کل اضافه ارزش تولید شده توسط کارگران مولد نیز برابر **M** خواهد بود.

از آنجا که تمامی اضافه ارزش توسط بخش متغیر سرمایه مولد یعنی کارگران تحت استثمار بخش مولد سرمایه تولید شده است در وهله نخست چنین بنظر می رسد که نرخ سود عمومی عبارت خواهد بود از: $M / B1+B2=N$

اما واقعیت بشکل دیگری اتفاق می افتد. **C 1, C 2** نیز بخشی از **A** هستند. هر چند که در قلمرو کارگرد این بخش اضافه ارزشی تولید نمیشود و تنها کار پرداخت نشده **C 2** کمک میکند تا هزینه تحقق اضافه ارزش کل پائین آید. اما نرخ سود واقعی به این صورت خواهد بود.

$$M / A = N \text{ یا به بیان دیگر } M / B1+B2+C1+C2 = N$$

به مدد این توضیح میتوان پاره ای ابهامات مربوط به رابطه میان بخشهای مولد و غیرمولد طبقه کارگر و از جمله نحوه استثمار کارگران غیر مولد توسط سرمایه را بر طرف نمود. اما تا آنجا که به این گفتگوی مشخص ما ارتباط پیدا می کند، بیشتر چگونگی محاسبه دستمزد کارگران بخش غیر مولد سرمایه اجتماعی مورد نظر است. آنچه گفتیم به روشنی نشان می دهد که وقتی صاحبان سرمایه های صنعتی یا هر بخش مولد سرمایه اجتماعی میزان سود سالانه خود را گزارش می کند، در جریان محاسباتش فقط سرمایه ثابت و متغیر قلمروهای خاص بازتولید خود را در نظر نگرفته است. بلکه این رقم را با احتساب کل سرمایه ثابت و متغیر درون سرمایه اجتماعی و از جمله بخش ثابت و متغیر سرمایه

تجاری و پولی استنتاج نموده است. به بیان دقیق تر آنچه که در اسناد مرکز آمار جمهوری اسلامی سرمایه داری زیر عنوان "ارزش افزوده"!!! برای بخشهای مختلف سرمایه مولد بعنوان مثال سرمایه های پیش ریز شده در صنایع، معادن، کشاورزی و مانند اینها گزارش شده است بطور قطع با همه اضافه ارزشی که در این بخشها و توسط کارگران مورد استثمار این سرمایه ها تولید شده است زمین تا آسمان فرق دارد. در اینجا به همانگونه که دیدیم سخن از سودی است که سرمایه با ملاحظه تمامی اجزاء بخش ثابت و متغیر سرمایه تجاری و سودی که باید به کل این بخش از سرمایه تعلق گیرد و بالاخره با ملاحظه تمامی کاهشی که به تبع این محاسبات تحمل می کند وارد بیلان سالانه شده است. با این توصیف دستمزد سالانه کلیه کارگران که نیروی کار آنان با سرمایه غیر مولد مانند سرمایه پیش ریز شده در فروشگاهها، شرکتهای بزرگ و کوچک تجاری، امور بازرگانی و غیره مبادله گردیده است همگی در محاسبات بخش مولد سرمایه اجتماعی مستتر است.

حال از کارگران غیر مولد بخش تجاری یا سایر عرصه های غیر مولد سرمایه به سراغ قشرهای دیگری از طبقه کارگر می رویم که آنان نیز غیر مولدند اما نسبت به لایه هائی که در بالا توضیح دادیم موقعیت حدوداً متفاوتی دارند. این بخش از کارگران از لحاظ تعداد سهم چندان مهمی را در کل ترکیب جمعیتی طبقه کارگر احراز نمی کنند. تفاوت آنها با اقشاری که گفتیم نیز علی الاصول باید در این جستجو شود که نیروی کار اینان اساساً نه با سرمایه بلکه با درآمد مبادله می شود. اما واقعیت این است که در جامعه سرمایه داری بطور کلی و در جوامعی مانند ایران بطور خاص تفکیک این کارگران از قشرهای نخست نه اساساً اما در برخی موارد کار چندان آسانی نیست. این کاملاً روشن است که بطور مثال در

سرمایه داری ایران کارگران نسبتاً فراوانی هستند که نیروی کار خود را با درآمد مبادله میکنند، مثلاً به مثابه یک کارگر مجزا و بدون اینکه در استخدام هیچ شرکت یا مؤسسه سرمایه داری باشند به منازل افراد مراجعه می نمایند و امور مربوط به تعمیرات، لوله کشی، نظافت، پاک کردن سبزی، امور ساختمانی، تزئینات یا بسیاری کارهای دیگر را در قبال مزدی که دریافت می دارند، انجام می دهند. نیروی کار اینان با سرمایه مبادله نمی شود و کسی که این نیرو را خریداری می کند حتی اگر یک سرمایه دار هم باشد، در این معامله خاص استثنائاً رول سرمایه دار را بازی نمیکند. به هر حال در مورد مبادله نیروی کار این قشر یا قشرهای معین با درآمد و نه با سرمایه جای حرفی نیست. اما معضلی که بالاتر اشاره کردیم مطلقاً مربوط به این لایه ها نیست. مشکل عموماً به آن بخش از طبقه کارگر ارتباط پیدا می کند که در استخدام سازمانهای دولتی قرار دارند. دولت ها در کنار سرشکن نمودن مقادیر بسیار عظیمی از محصول کار کارگران به باتلاق بوروکراسی، میلیتاریسم یا هزینه های سرسام آور کشت و کشتار توده های کارگر و سایر مخالفان بطور معمول بخشی از درآمد اجتماعی را نیز صرف آموزش و پرورش، بهداشت و درمان، در مواردی کودکان و پیران و شاید سایر امور خدماتی مینمایند. در اینجا یعنی در این عرصه های به اصطلاح "خدماتی" نیز به هر حال ما شاهد نوعی مبادله نیروی کار با درآمد و نه با سرمایه هستیم. پرستاران و خدمه بیمارستانهای دولتی، معلمان تحت استخدام آموزش و پرورش، مربیان مهد کودکهای دولتی، کارکنان مراکز نگهداری از پیران و معلولان و مشابه اینها که حقوق آنان در واقع مبین هزینه بازتولید نیروی کارشان می باشد بخشی از طبقه کارگر را تشکیل می دهند که نیروی کار آنها از یکسو شرط لازم بازتولید کل سرمایه اجتماعی است و از سوی دیگر

این نیرو نه با سرمایه که با در آمد مبادله میشود. این امر بصورت گوشه‌ناچیزی از فونکسیون دولت یعنی سازمان متمرکز قدرت و اهرم مؤثر برنامه ریزی و بازتولید نظم اقتصادی و سیاسی سرمایه کم و بیش مورد بحث است. مع الوصف در این رابطه جای گفتگوی بسیار زیادی وجود دارد. درآمد دولت ها خود سوای اضافه ارزش حاصل از استثمار طبقه کارگر هیچ چیز دیگری نیست اما این فاکتور به خودی خود مبادله جزئی از این درآمد با نیروی کار و اختصاص این نیرو به برخی امور خدماتی را نفی نمی کند. نکته بعدی این است که دولتها در چه شرائطی و به چه میزان جزئی از درآمدها را به این امور اختصاص می دهند. جواب هیچ دشوار نیست. در وهله نخست به میزانی که جنبش کارگری توانسته باشد بر آنها فشار وارد سازد و آنها را به قبول این امر مجبور ساخته باشد. در وهله دوم و مشروط به فشار مؤثر جنبش کارگری اینکه سهم هر چه بیشتر و باز هم بیشتری از کار پرداخت نشده پرولتاریای جامعه و پرولتاریای بین المللی را به تملک خود درآورده باشند. در غیاب این دو شرط بویژه در غیاب شرط اول میزان این به اصطلاح "خدمات" یا در آمد دولتی که با کارهای خدماتی مبادله می شود آنقدر تنزل می کند که به صفر نزدیک می شود. در سرمایه داری ایران و سرمایه داری جوامع مشابه ما دقیقاً شاهد همین واقعیت هستیم. آنچه که در این بخش از دنیای سرمایه داری از سوی دولتها به "خدمات" تخصیص داده می شود یکجا قابل چشم پوشی است و هیچ ارزش محاسباتی چندانی ندارد.

با همه اینها ما در ادامه بررسی خود از رابطه کار و سرمایه و درجه استثمار طبقه کارگر ایران در این زمینه نیز همسان همه موارد دیگر فقط به طرح کلی قضیه اکتفاء نمیکنیم. می کوشیم تا حتی الامکان و به میزان اطلاعاتی که در دست داریم یک تصویر ریاضی و آماری از

موضوع بدست دهیم. به سراغ همه آن حوزه هائی میرویم که دولت سرمایه داری مدعی مبادله درآمد با نیروی کار است و روز روشن چراغ بدست به هر سوراخ و سیمه ای سر میزنیم تا ببینیم اثری از چیزی به نام "خدمات" در این جامعه یافت میشود؟!

از مسأله آموزش و پرورش یعنی محوری ترین و اساسی ترین بخش امکانات اجتماعی شروع می کنیم. در آغاز دهه جاری بنا به مندرجات سالنامه مرکز آمار رژیم اسلامی سرمایه کمتر از ۳۸ میلیون نفر از میان جمعیت ۶ ساله به بالای کشور با سواد بوده اند. از این تعداد مجموعاً ۱،۵ میلیون نفر تحصیلات عالی داشته اند. ۶ میلیون نفر دارای گواهینامه دیپلم متوسطه، ۷ میلیون تا سطح دوره راهنمائی و بالاخره بیش از ۱۶ میلیون نفر فقط تا حد تحصیلات پنجساله ابتدائی یا حتی پائین تر از آن درس خوانده اند. در باره اینکه فرزندان طبقه کارگر بندرت به دانشگاهها راه می یابند شاید استدلال یا گفت و شنود زیادی لازم نباشد. این توضیح واضح است. این نیز تا حد قضایای بدیهیه ریاضی بدیهیست که اگر بناست ۱۶ - ۱۷ میلیون ایرانی حداکثر تحصیلاتشان فقط پنجم ابتدائی باشد، این ۱۶ - ۱۷ میلیون فرزندان بانکداران و تجار و صاحبان کارخانه ها یا رؤسای دوائر دولتی و بنیادهای عظیم مالی و اقتصادی و بالاخره مالکلان ثروت و حتی دارندگان مشاغل با درآمد متوسط نخواهند بود. این جمعیت ۱۷ میلیونی همگی به خانوارهای کارگری تعلق خواهند داشت. کارگران و فرزندان کارگران خواهند بود. فرض کنیم که در کنار این ۱۶ - ۱۷ میلیون، نیمی از دانش آموختگان دوره راهنمائی و چند درصدی هم از دارندگان دیپلم سهم طبقه کارگر باشند. آنچه که از ذکر این ارقام نتیجه می شود این است که امکانات آموزشی موجود در جامعه تا آنجا که به طبقه کارگر مربوط می شود معمولاً امکاناتی است که در سطوح ابتدائی

و راهنمایی و تا حدی دبیرستان قابل تصور است. بر همین مبنی باید دید که در این سطوح چه چیزی تحت نام امکانات به طبقه کارگر تعلق گرفته است؟! سالنامه آماری سرمایه خود اعلام می دارد که در سالهای مورد بحث بطور مثال در ۷۳ - ۱۳۷۲ کل بودجه ای که دولت سرمایه داری به آموزش و پرورش عمومی اختصاص داده است رقمی حدود ۵۰۰ ۰۰۰ ۷۴۴ ۳۸۴ تومان بوده است. در بهترین حالت فرض کنیم که نیمی از کل این مبلغ به آموزش و پرورش فرزندان متعلق به طبقه کارگر جامعه تخصیص یافته باشد. در این صورت تنها رقمی قریب ۰۰۰ ۰۰۰ ۰۰۰ ۱۹۲ تومان را در پیش روی خواهیم داشت. اما این مبلغ بطور یقین با واقعیت فاصله بسیار زیادی دارد. اولین دلیل آن این است که بخش مهمی از این بودجه بصورت شهریه از همان دستمزد ناچیز کارگران پرداخت شده است. به تعبیر دیگر سهمی از همان حداقل کارپرداخت شده کارگران بجای آنکه صرف هزینه های معیشتی خود و خانواده شان شود بصورت شهریه های کلان به بودجه دولت سرمایه داری افزوده شده است. در باره ارقام دهشتناک این شهریه ها نیز نیاز به هیچ توضیحی نیست. همگان می دانند که سرسام آور بودن آن سبب شده است تا امکان تحصیلات راهنمایی و متوسطه حتی در بدترین و عقب افتاده ترین مدارس کشور هم از فرزندان کارگران سلب گردد. از این گذشته نحوه توزیع اقلام بودجه آموزشی در نواحی محل زیست کارگران و سایر نواحی سخت متفاوت بوده است. در یک محاسبه بسیار سخاوتمندانه شاید بتوانیم رقمی حدود ۰۰۰ ۰۰۰ ۰۰۰ ۱۵۰ تومان را بعنوان کل هزینه آموزش و پرورش طبقه کارگر در طول سال مورد قبول قرار دهیم.

از آموزش و پرورش به بهداشت و درمان گذر می کنیم. سالنامه آماری رژیم سرمایه در بخش بودجه سال ۱۳۷۲ زیر عنوان پرداختی های قطعی

بهداشت و درمان و تغذیه، رقم ۰۰۰ ۴۰۰ ۰۴۱ ۱۸۹ تومان را گزارش نموده است. هیچ روشن نیست که این مبلغ چگونه هزینه شده و صرف چه اموری گردیده است. اما یک چیز در این میان کاملاً بدیهی است. اینکه واقعاً بهداشت و درمان رایگان برای کارگران در جامعه وجود نداشته است. در بهترین حالت بخشی از کارگران که از بیمه درمانی یا تأمین اجتماعی برخوردار بوده اند و در قبال پرداخت حق بیمه ماهیانه خود از بازپرداخت سهم معینی از بهای درمان خویش معاف گردیده اند. اما حتی ارقام مربوط به این معافیت نیز در چهارچوب جدول بندیهای بودجه ای رژیم هیچ ارتباطی با هزینه بهداشت و درمان پیدا نمی کند، بلکه کلاً در بخش تأمین اجتماعی و بهزیستی منظور شده است که ما بعداً آن را در محاسبات خویش وارد خواهیم ساخت. در یک بررسی کنجکاوانه تر از وضعیت بهداشت و درمان کارگران حتی با مراجعه به منابع رسمی خود رژیم سرمایه ما با ارقامی مواجه می شویم که بی بهرگی هر چه عمیق تر طبقه کارگر از امکانات درمانی رایگان را بخوبی روشن میسازد. در سال ۱۳۷۳ مجموعاً ۶۶۸۸ پزشک عمومی، ۷۲۴۴ پزشک متخصص، ۱۷۷۵ دندانپزشک و ۸۲۱ ۱۲۳ پرستار و بهیار و مددکار اجتماعی و تکنیسین و سایر کارکنان امور بهداشتی و درمانی در سرتاسر کشور مشغول به کار بوده اند. در همین سال حدود ۶۹۳۴۷ تخت بیمارستانی نیز در کل ۴۷۴ بیمارستان تحت کنترل وزارت بهداشت و درمان مورد استفاده بیماران بوده است. مطابق این آمار به هر ۵۰۰۰ نفر فقط یک پزشک (عمومی یا خصوصی) و به هر ۱۰۰۰۰ نفر یک تخت بیمارستانی تعلق می گرفته است. در باره اینکه چند درصد این پزشکان عمومی و خصوصی مورد مراجعه کارگران قرار میگیرند اطلاع موثقی در دست نیست، اما بر روی چند پارامتر مشخص در این رابطه می توانیم حساب کنیم. اولاً

بیشتر اطباء متخصص در شمال شهر تهران و نواحی اعیان نشین شهرهای بزرگ مشغول کارند. ثانیاً بهای ویزیت آنان چنان بالاست که کمتر کارگری حتی اگر با خطر مرگ روبرو باشد شانس دسترسی به اینان را پیدا میکند. مراجعه کارگران به این پزشکان معمولاً در مواردی اتفاق می‌افتد که اینان با بیمه تأمین خدمات درمانی قرارداد داشته باشند. تازه در این حالت نیز کارگر مجبور است که بخش مهمی از هزینه دارو و درمان را خود بپردازد. نتیجه منطقی و معقولی که از وراى همه این پارامترها میتواند بدست آید این است که استفاده کارگران از اطباء متخصص نه قاعده که معمولاً بسیار محدود است. بعلاوه اگر حتی این استفاده صورت گیرد نیز هیچ ربطی به "خدمات ندارد" وقتی که کارگر باید تمامی دار و ندار خود را بفروشد تا احياناً فرزند بیمارش را رد و گذری به یک دکتر متخصص نشان دهد پیداست که او از هیچ خدمات دولتی استفاده نکرده است. در رابطه با بهره گیری از بیمارستانها و امکانات بستری شدن و جراحی نیز گفتگوی هزینه های دهشتبار این کار نقل مجالس خاص و عام در هر گوشه ای از دوزخ آکنده از بیماری و درد سرمایه داری اسلامی ایران است. در اینجا نیز ما بطور واقعی شاهد انجام هیچ درمان و مراقبت رایگانی برای کارگران نیستیم. با توجه به همه این فاکتورها اینکه چه بخشی از کل رقم مندرج در بودجه بهداشت و درمان دولت سرمایه داری را می توان به حساب امکانات درمانی کارگران گذاشت، قضاوت هم آسان و هم در عین حال کمی مشکل است. آسان است به این دلیل که همه مؤلفه ها و داده های ریاضی موجود بر بسیار نازل بودن و در واقع هیچ بودن این مبلغ دلالت دارد. مشکل بودن قضیه فقط در این است که نمی توان یک رقم دقیق آماری را در این مورد ذکر نمود. در خوشبینانه ترین حالت شاید بتوانیم ۰۰۰ ۰۰۰ ۰۰۰ ۳۵ تومان از کل بودجه درمانی کشور را

به حساب کارگران بگذاریم.

از آموزش و بهداشت که بگذاریم نوبت عملکرد دولت سرمایه داری در تأمین اجتماعی کارگران می رسد. بودجه سال ۱۳۷۲ کل هزینه مربوط به این بخش را چیزی در حدود ۰۰۰ ۲۰۰ ۰۴۲ ۲۸۱ تومان ذکر نموده است. واقعیت این است که سهم بسیار عمده تر این مبلغ بسان همه اقلام دیگر بودجه مملکتی در چهارچوب دیوانسالاری منجمد رژیم کاپیتالیستی از یکسو و شبکه های گسترده دزدی و چپاول اسلامی از سوی دیگر بطور کلی از دایره موسوم به تأمین اجتماعی و بهزیستی اتباع جامعه خارج گردیده است اما اگر حتی از همه اینها چشم پوشی کنیم و فرض را بر این گذاریم که بالغ بر ۷۰٪ بودجه مزبور به مصرف تأمین اجتماعی توده های کارگر رسیده باشد!!! در اینصورت باز هم ۰۰۰ ۰۰۰ ۲۰۰ تومان حداکثر مبلغی خواهد بود که می تواند به حساب کارگران منظور گردد.

این بررسی را می توان به همه عرصه های که دولت سرمایه داران نام امکانات اجتماعی و رفاهی! بر آنها می گذارد توسعه داد. این کاری است که باید بگونه ای وسیع، همه سویه و بسیار دقیق تر از آنچه که ما در اینجا بدان پرداخته ایم انجام داد و پیگیری نمود. اما از آنجا که این بحث ما بر خلاف آنچه که خود می خواهیم و در واقع زیر فشار کمبود منابع و ماتریال تحقیقاتی به مقدار بسیار زیادی عام است عجاتاً از دنباله گیری بیشتر آن در این نوشته خودداری میکنیم. در عوض عین جدول محاسباتی بودجه دولت اسلامی سرمایه در باره تمامی ارقام متناظر بر این نوع هزینه ها را اینجا نقل می کنیم و سپس بر پایه یک برآورد منطقی، درصد مربوط به کارگران را بطور تخمینی محاسبه کرده و بررسی خویش را ادامه می دهیم.

پرداختیهای قطعی امور اجتماعی بودجه عمومی دولت بر حسب فصل)
 (میلیون ریال)

شرح	۱۳۷۱	۱۳۷۲	۱۳۷۳
آموزش و پرورش	۲۲۶۴ ۴۳۰	۳۸۴۷ ۴۴۵	
			۴۱۸۰ ۸۸۲
فرهنگ و هنر	۷۲ ۵۶۴	۲۲۴ ۶۶۲	
			۲۸۵ ۶۵۹
بهداشت و درمان	۱۱۰۵ ۸۸۷	۱۸۹۰ ۴۱۴	
			۲۵۳۴ ۷۰۸
تأمین اجتماعی...	۱۸۳۲ ۸۶۷	۲۸۱۰ ۴۲۲	
			۳۲۵۷ ۱۵۰
تربیت بدنی	۶۲ ۳۳۲	۱۱۸ ۸۶۴	
			۱۵۵ ۴۲۵
عمران شهرها	۱۴۳ ۰۳۵	۳۳۰ ۷۳۱	
			۳۶۸ ۱۸۷

نوسازی روستاها	۸۲ ۶۵۸	۱۳۴ ۱۴۷
		۱۲۳ ۳۶۵
محیط زیست	۱۴ ۴۷۰	۲۷ ۲۴۱
آموزش فنی	۲۶۶ ۷۳۱	۲۶۷ ۷۴۰
		۲ ۵۹۷
آموزش عالی	۵۰۴ ۷۷۷	۸۶۷ ۲۱۴
		۱۴۰۱ ۵۳۷

جمع ۶ ۳۴۹ ۷۵۱ ۱۰ ۵۱۸ ۸۸۰ ۳۴۵ ۸۸۲ ۱۲

بالا تر ما در مورد ارقام مربوط به هزینه های احتمالی نظام کاپیتالیستی در رابطه با آموزش و بهداشت و تأمین اجتماعی نشان دادیم که حتی در خوشبینانه ترین حالت تنها بخش بسیار کمتری از آنچه که در بودجه سالانه دولت سرمایه درج شده است می تواند به حساب هزینه امکانات اجتماعی خاص طبقه کارگر منظور گردد. اما ما بخاطر پرده برداشتن از عمق استثمار و جنایت سرمایه داری و برای رفع هر گونه شبهه و تردید در باره نتایج بررسیهایی که انجام میدهیم، میکوشیم تا کفه محاسبات را بیش و بیشتر به نفع ادعاهای سر تا دروغ منابع دولتی سرمایه داری سنگین کنیم. در جدول بالا طبق ادعای مرکز آمار سازمان برنامه و بودجه رژیم اسلامی سرمایه در طول سال ۱۳۷۳ مجموعاً ۵۸۸ ۲۰۰ ۰۰۰ ۲۳۴ ۱ تومان صرف تمامی عرصه های مربوط به امور اجتماعی اعم از آموزش و پرورش، بهداشت و درمان، فرهنگ و هنر، تأمین اجتماعی و بهزیستی، تربیت بدنی و امور جوانان، عمران شهرها، نوسازی روستاها،

محیط زیست، آموزش فنی و حرفه ای و آموزش عالی شده است. در یک برآورد کاملاً افراطی و منطقاً محال فرض کنیم که حتی ۵۰٪ تمامی این امکانات به طبقه کارگر ایران اختصاص یافته باشد!!! باز هم نتیجه فقط مبلغی بالغ بر ۰۰۰ ۱۰۰ ۲۹۴ ۶۱۷ تومان خواهد بود. فعلاً این رقم را در همین جا، با تمامی نا ممکن بودنش بخاطر بسپاریم، ببینیم که با دنباله گیری بررسیها و محاسبات ریاضی و آماری خود بالاخره به کجا می رسیم.

دولت سرمایه داری ایران به مشابه سازمان متمرکز قدرت سیاسی و نهاد برنامه ریزی و بازتولید نظم اقتصادی، اجتماعی سرمایه در طول هر سال به سرمایه گذارهای معینی دست می زند. سرمایه گذارهایی که نه همه اما قسمتی از آنها می تواند بعنوان هزینه بخش فیکس یا استهلاک این بخش از کل سرمایه اجتماعی بحساب آید. بطور مثال سرمایه ای که در تأسیسات پایه ای و زیربنائی اقتصاد مانند راهها، راه آهن، بنادر، ساختمان مدارس و دانشگاهها، فرودگاهها، سدها و شبکه های آبرسانی و نظائر اینها پیش ریز می شود، در این عداد قرار می گیرند. هزینه های مربوط به این سرمایه گذارها علی الاصول می بایستی بعنوان جزء معینی از سرمایه ثابت سالانه در بیلان عمومی ارزش پوئی و سود سرمایه اجتماعی مورد توجه قرار گیرد. اما کاملاً روشن است که در محاسبه میزان اضافه ارزش و سود سالانه یا نرخ اضافه ارزش و نرخ سود هر تک سرمایه یا اساساً کل سرمایه اجتماعی فقط هزینه استهلاک سالانه این بخش استوار سرمایه است که می تواند منظور گردد. چه مصرف کل این سرمایه ها در پروسه تولید معمولاً بیش از یکسال یا بعضاً حتی چندین سال و چند دهه هم بطول می انجامد.

بر پایه گزارش مرکز آمار دولت سرمایه در طول سال ۱۳۷۳ مجموعاً

۰۰۰ ۹۰۰ ۱۸۰ ۷۶۷ تومان مطابق جدول زیر در عرصه های مختلف اقتصادی زیر پیش ریز شده است.
پرداختی های قطعی امور اقتصادی بودجه عمومی دولت بر حسب فصل

شرح
سال ۱۳۷۳

کشاورزی و منابع طبیعی (تومان)	۰۰۰ ۲۰۰ ۱۲۱ ۱۴۲)
آب	۰۰۰ ۶۰۰ ۰۰۹ ۹۶
برق	۰۰۰ ۲۰۰ ۵۷۴ ۴۵
صنایع	۰۰۰ ۵۰۰ ۹۲۶ ۱۷
نفت	۰۰۰ ۳۰۰ ۶۲۸ ۲۴۷
گاز	۰۰۰ ۱۰۰ ۸۴۹ ۳۶
معادن	۰۰۰ ۵۰۰ ۹۸۲ ۱۴
راه و ترابری	۰۰۰ ۴۰۰ ۲۶۴ ۱۵۹

۷۶۷ ۱۸۰ ۹۰۰ ۰۰۰

جمع

تومان

از اینکه چه بخشی از کل این سرمایه گذاری می تواند به مثابه استهلاک سالانه سرمایه اجتماعی قلمداد شود هیچ برآور معینی در دست نداریم. شاید رقم ۱۰٪ یک تخمین معقول باشد. از طرف دیگر همه اقلامی که در اینجا ذکر شده است در بخش استوار سرمایه اجتماعی جای نمی گیرند. بخش مهمی از آن سرمایه گذاریهاست که دولت سرمایه داری خود بعنوان بزرگترین سرمایه دار جامعه در قلمروهای مختلف پیش ریز کرده است. این بخش طبعاً در شمول محاسباتی قرار میگیرد که ما قبلاً بدانها پرداخته و نیازی به محاسبه دوباره آنها نیست. با همه اینها ما دست به یک اغماض سرگیجه آور میزنیم و از کیسه پرولتاریا با تمامی کرامت حاتم منشانه به بذل و بخشش می پردازیم. بنظر می رسد که انبان اضافه ارزشی که از کار پرداخت نشده طبقه کارگر نصیب طبقه بورژوازی شده است چنان مالا مال است که هر چه در شمارش موجودی آن اغماض بخرج دهیم باز هم هیچ کسر و کمبودی در ژرفای بی انتهای استثمارگری سرمایه احساس نخواهد گردید. آری ما به یک چشم پوشی عمیق دست می زنیم و یکجا کل این اقلام پیش ریز شده سرمایه را فقط و فقط به مثابه استهلاک سالانه بخش استوار کل سرمایه اجتماعی وارد محاسبه می کنیم. این کار را بویژه از این لحاظ نیز انجام می دهیم که در بخشهای

قبلی بررسی خود استهلاک جزء فیکس سرمایه اجتماعی را نتوانسته بودیم برآورد کنیم. به هر حال کفاره عدم دسترسی به این داده های آماری را ما با این اغماض خویش پرداخت می کنیم تا با اطمینان بیشتری به صحت نتیجه گیریها کار خویش را پی گیریم.

در آغاز این بخش و در جریان برآورد تقریبی نرخ استثمار طبقه کارگر یا نرخ اضافه ارزش و سود سرمایه داران دیدیم که هر کارگر مولد یعنی کارگری که نیروی کارش را به سرمایه می فروشد و سرمایه دار یا دولت سرمایه داران این نیرو را در پروسه تولید مصرف می نماید، حداقل بیش از سه برابر دستمزد سالانه اش اضافه ارزش به سرمایه تحویل می دهد. پس از آن به این نکته پرداختیم که مطابق گزارشات رسمی منابع دولتی سرمایه بیش از ۶۰۰۰ ۰۰۰ نفر از افراد طبقه کارگر ایران را کارگران مولد تشکیل میدهند و بالاخره از لابلای اعداد و اقلام سالنامه آماری رژیم این را نیز استخراج نمودیم که متوسط دریافتی سالانه کارگران در سال ۱۳۷۳ چیزی بالغ بر ۵۰۰ ۰۰۰ تومان بوده است. نخستین نتایج حاصل از کنار هم قرار دادن این اعداد و داده ها را میتوان بشرح زیر جمعبندی نمود.

۱. تعداد کل کارگران مولد در سال ۱۳۷۳ ۶ ۰۰۰ ۰۰۰ نفر
۲. متوسط تقریبی دستمزد سالانه هر کارگر ۵۰۰ ۰۰۰ تومان
۳. اضافه ارزش تولید شده توسط هر کارگر ۱ ۵۰۰ ۰۰۰ تومان
۴. کل اضافه ارزش سالانه منهای بخش نفت ۹ ۰۰۰ ۰۰۰ تومان

در سال مورد بررسی مطابق ارقام رسمی بودجه دولتی ۹۷۰ ۰۰۰ ۰۰۰ ۱۴۷ ۲ تومان در آمد نفت و گاز عاید سرمایه داری ایران شده است. این مبلغ همانگونه که پیشتر اشاره کردیم و در سایر نشریات ما به تفصیل

توضیح داده شده است در مجموع بخش معینی از کل اضافه ارزش تولید شده توسط طبقه کارگر ایران و جهان است که سرمایه اجتماعی ایران به دلیل تسلط بر شرائط انحصاری تولید و فروش نفت آن را تصاحب می کند. اگر این اضافه ارزش را به رقم قبلی اضافه ارزش تولید شده توسط کارگران سایر بخشهای اقتصاد کاپیتالیستی اضافه کنیم آنگاه خواهیم داشت.

$$+ ۹ \dots \dots \dots = ۱۱ \ ۴۷۹ \ ۷۰۰ \dots \dots$$

$$۲ \ ۱۴۷ \ ۹۷۰ \dots \dots$$

این مجموع اضافه ارزشی است که در طول یکسال از طریق کار پرداخت نشده طبقه کارگر ایران و جهان نصیب طبقه سرمایه دار ایران و دولت سرمایه داران شده است. از این رقم بطوری که جلوتر حساب کردیم در خوشباورانه ترین حالت ممکن یا به تعبیر واقعی تر غیر ممکن شاید چیزی حدود ۱۰۰۰ ۲۹۴ ۶۱۷ تومان به هزینه های مربوط به امور اجتماعی تخصیص یافته باشد. یعنی بصورت درآمد دولت با نیروی کار بخشی از طبقه کارگر مبادله شده باشد، همچنین مطابق برآوردی که در بالا از کل هزینه استهلاک بخش فیکس سرمایه اجتماعی بعمل آوردیم، فرض کنیم که ۷۶۷ ۱۸۰ ۹۰۰ ۰۰۰ تومان نیز در این رابطه شده باشد. با احتساب تمامی اینها باز هم رقم باقی مانده اضافه ارزش یاد شده سر به ۱۰ ۰۹۵ ۲۲۵ ۰۰۰ ۰۰۰ تومان در سال خواهد زد.

خلاصه کنیم. به مثابه بیان یکساله پروسه بازتولید سرمایه اجتماعی ایران و وضعیت استثمار طبقه کارگر در این راستا با ترازنامه فجیع و دردآور زیر مواجهیم.

۱. بیش از ۶ میلیون کارگر در قلمروهای مختلف تولید بصورت کارگر مولد و حدود چند میلیون کارگر دیگر در سایر رشته های اقتصادی یا

عرصه های موسوم به "خدمات" برای سرمایه داران کار کرده اند. همگی نیروی کار خویش را به سرمایه فروخته اند و زیر نام دستمزد یا حقوق چیزی برای هزینه بازتولید نیروی کار خود دریافت کرده اند. کل دریافتی اینان در طول سال و در همه اشکال آن اعم از حقوق ماهیانه یا "خدمات و رفاه" و همه چیزهای دیگر در بالاترین حد خوشبختی رقمی کمتر از چهارهزار میلیارد تومان در سال بوده است. اما در همین سال طبقه بورژوازی و دولت سرمایه داری ایران حداقل بیش از ۱۰۰۰۰ میلیارد سود خالص از محل کار پرداخت نشده این کارگران به خود اختصاص داده است. این ۱۰۰۰۰ میلیارد تومان خون و گوشت و پوست و رگ و پی، آموزش و پرورش و بلوغ فکری و خلاقیت های انسانی، بهداشت و درمان و محیط زیست سالم، مسکن و رفاه و آسایش و کلاً زندگی طبقه کارگر و فرزندان طبقه کارگر ایران است که توسط زالویان دژخیم و جنایت پیشه بورژوازی از درون رابطه ضد انسانی و سراسر ارتجاعی کار و سرمایه مکیده شده است. میلیونها کارگر شب و روز، یک شیفت و دو شیفت جان کنده اند و حاصل کار آنان اینسان توسط سرمایه به یغما رفته است. بیان همه آثار یا چگونگی تسری تمامی آثار این استثمار در همه وجوه زندگی طبقه کارگر نه با زبان میسر است و نه در توانائی هیچ قلمی است. اما با بصیرت کمونیستی و علمی می توان به آسانی دریافت که ریشه تمامی مصائب زندگی انسان معاصر در همین جا یعنی دقیقاً در همین رابطه سیاه ضدانسانی، در همین مناسبات کار مزدوری نهفته است. ریشه تمامی اشکال فقر، گرسنگی، بی خانمانی، بی مسکنی، بی سوادی و همه محرومیت های دیگر بعینه در همین مناسبات نهفته است. اگر میلیونها ایرانی در چنگال گرسنگی و فقر جان می کنند، اگر هرسال میلیونها کودک به دلیل کمبود تغذیه و زیر فشار بی بهداشتی مادرانشان سقط می گردند،

اگر میلیونها کودک دیگر در سنين اولیة زندگی خویش پریر می شوند، اگر میلیونها زن ایرانی در اعماق آشپزخانه ها و آلونکها زنده به گورند. اگر مردسالاری تمامی تار و پود فرهنگ و فکر و آموزش و دید و دریافتهای اجتماعی آدمها را زیر نفوذ خود دارد، اگر میلیونها کودک و نوجوانان ایرانی به دلیل عدم دسترسی به آموزش و امکانات خلاق پرورشی از رشد باز می مانند، اگر توده های کارگر با محصول کار خویش بکلی بیگانه اند، اگر محصول کار آنان در دستان ناپاک سرمایه داران بصورت سرمایه بر آنها حکومت می راند. اگر کارگران هر چه بیشتر تولید می کنند بیشتر استثمار می شوند و عمیق تر محصول کار خود فاصله می گیرند. و میلیونها اگر دیگر همه و همه به ماهیت پلید و ضد انسانی همین رابطه سرمایه مربوط میشود. تنها بصیرت شفاف کمونیستی لازم است تا رابطه تمامی این مصائب و مشقات زندگی بشر با وجود منحوس سرمایه به روشنی درک گردد. ما این رابطه را بطور مستمر و در همه وجوه خواهیم شکافت تا بدین ترتیب نقد سوسیالیستی عینیت واقعی شرایط کار و زیست طبقه کارگر را به هستی آگاه این طبقه تبدیل کنیم. این یک پیش شرط اساسی و در واقع مهمترین پیش شرط در کار تدارک پرولتاریا برای رهائی فرجامین از اسارت جهنم سیاه سرمایه داری است.

به محور اصلی بحث خویش باز می گردیم. ما به زبان ریاضی نشان دادیم که هزینه زیست و آموزش و بهداشت و درمان و تأمین اجتماعی و محیط زیست و مخارج عمران شهر و نو سازی دهات و تحصیلات عالی و امور جوانان و پیران و کودکان مربوط به طبقه کارگر ایران که با محاسبه افراد خانوار حداقل ۴۵ میلیون از جمعیت ۵۵ میلیونی سال ۱۳۷۳ کشور را تشکیل می داده اند در مجموع از ۴۰۰۰۰۰۰۰۰ تومان تجاوز نکرده است. در حالی که همین طبقه کارگر بیش از ۰۰۰

۰۰۰ ۰۰۰ ۰۰۰ ۱۰ تومان در همین سال برای طبقه بورژوازی و دولت سرمایه داری ایران اضافه ارزش تولید نموده است. حال باید به چند پرسش مهم در همین رابطه پاسخ گوئیم. اولین سؤال این است که بر سر سر نوشت این محصول عظیم کار چه می آید؟ یا به کلام دیگر دولت و طبقه سرمایه دار ایران با حاصل کار کارگران و با این ارزش غول آسای ۰۰۰ ۱۰ میلیارد تومانی چه می کند؟ پاسخ برای تمامی کسانی که الفبای سرمایه را می فهمند بسیار روشن است. این اضافه ارزش یا این کار پرداخت نشده کارگران که اینک بطور مطلق در مالکیت طبقه سرمایه دار و دولت این طبقه است در بخش عظیمی از خود مجدداً به سرمایه تبدیل میشود و بر سرمایه سرمایه داران افزوده می گردد. این سرشت سرمایه است که بطور بیوقفه کار زنده را به کار مرده یعنی به سرمایه مبدل می سازد و مقتضیات سودآوری سرمایه را در قالب نظم اجتماعی و مدنیت و دولت و قانون بر سرنوشت کارگران مسلط می گرداند. سرمایه یعنی همین، یعنی رابطه استثمار نیروی کار، رابطه ای که نیروی کار را به مثابه یک کالا می خرد، آن را بشکل یک کالا مصرف میکند، در جریان مصرف این نیرو بخش اصلی و عظیم کار کارگر را رایگان و بدون هیچ بهائی تصرف می نماید و آنگاه این کار پرداخت نشده یا این ارزش اضافه را دوباره به سرمایه تبدیل می کند و بدینسان در همان حال که کارگران را بیشتر و بیشتر از هستی ساقط می سازد، خود بزرگ و بزرگتر می شود. در همین سال ۱۳۷۳ که مورد بحث ماست بورژوازی بیش از ۰۰۰ ۰۰۰ ۰۰۰ ۵ تومانی یعنی ۰۰۰ ۰۰۰ ۰۰۰ ۱ ۲۰۹ تومانی بیش از کل هزینه زیست و مسکن و آموزش و درمان و تأمین اجتماعی و هزینه های مربوط به شهرسازی و تحصیلات عالی و... کل ۴۵ میلیون نفوس کارگری جامعه فقط در دو بخش صنعت و بازرگانی به سرمایه الحاقی تخصیص

داده است. در همین سال برای بیش از ۱۴۰۰۰ کارگاه و محل تجاری جواز تأسیس یا پروانه بهره برداری صادر گردیده است. تمامی اینها فقط به دو بخش اقتصادی یاد شده مربوط می شود. اگر حجم کل سرمایه الحاقی این سال در تمامی عرصه ها را محاسبه کنیم مسلماً به رقمی چند برابر اینها خواهیم رسید.

نظام سرمایه داری در همان حال که بطور روتین بخش اصلی و اعظم محصول کار مزدبگیران را به سرمایه و باز هم سرمایه تبدیل میکند. بخش مهمی از این کار پرداخت نشده را نیز به مصارف دیگر اختصاص می دهد. اگر قرار است این نظام ضد انسانی بر قرار بماند باید هر نوع اعتراض، انتقاد و پیکاری که علیه استثمار و بیحقوقی و نابرابری جریان دارد درهم کوبیده شود. باید " قانون ارزش " و تولید اضافه ارزش به تمامی ساختار حقوقی و مدنی جامعه تسری یابد. باید که نظم سیاسی سرمایه در قالب نوعی مدنیت و ماشین دولتی بر کارگران تحمیل شود. باید دهها و صدها شبکه بوروکراسی ایجاد شود که سواي تأمین نظم اداری سرمایه هیچ خاصیت دیگری ندارند. برای این کار به ارتش، پلیس، ژاندارم، پاسدار، بسیجی، گشت صاراالله و انصار حزب الله، به دولت و بوروکراسی عظیم دولتی، به زندانها، بیدادگاهها، سازمانهای گسترده پلیسی، محاکم حقوقی و قضائی و به بسیاری چیزهای دیگر نیاز است. از اینها گذشته میلیتاریسم و بودجه های سرسام آور میلیتاریستی مورد احتیاج است. همه اینها سخت مورد نیاز سرمایه اند و سرمایه برای پا برجا ماندن خود به همه اینها محتاج است. بر همین مبنی باید هزاران میلیارد تومان از دسترنج کارگران در طول هر سال به حلقوم کثیف موجوداتی ریخته شود که کارشان جز کشتار انسانها و انسانیت هیچ چیز دیگری نیست. آری بخش عظیمی از محصول کار کارگران نیز به گنداب

متعفن میلیتاریسم سرازیر می شود و بعنوان پاداش آدمکشی و جنایت به مزدوران نظامی و انتظامی و جلادان و جاسوسان سرمایه پرداخت گردد. چه باید کرد و چگونه می توان از این مهلکه سیاه تاریخ نجات یافت؟ پاسخ این سؤال را در بخشهای بعدی این نوشته ها پی می گیریم.

ادامه دارد